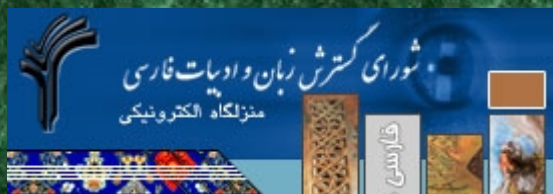


با تفویض قلم

## ادیان ایرانی :

- مسعود گلستان حبیبی : پیش از اسلام
- محمد رجبی : اسلام در ایران



<http://www.persian-language.org/Iran-Culture/Dis4.asp>



## دین

پیش از اسلام : مسعود گلستان حبیبی

اسلام در ایران : دکتر محمد رجبی



دین و اعتقادات، بیانگر نحوه مواجهه هر ملتی با امور عالم است، از این رو نمی‌توان آن را در عرض دیگر نهادهای فرهنگی و تمدنی دانست، بلکه فرهنگ و تمدن هر ملتی بر این اساس قوام می‌یابد و مناسبات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و همچنین هنر، علم و اخلاق و غیره بدان باز می‌گردد. به بیان دیگر، می‌توان گفت که دین نسبت حضوری انسان با معبود خویش است و در این نسبت و در مقام عبودیت است که حیات و ممت معنا پیدا می‌کند. در ایران نیز مانند دیگر ملل، دین نقش بسیار اساسی داشته و تاریخ فرهنگ و تمدن آن به نحو کامل با سیر و تحول دین و اعتقادات مرتبط بوده است. اعتقادات دینی در ایران را می‌توان در سه دوره کلی بازشناخت:

1. پیش از مهاجرت اقوام آریایی و دین زرتشت : در این دوره، براساس پاره‌ای منابع، پرستش خدایان متعدد محور اعتقاد ساکنان نجد ایران بوده و با اعتقادات اقوام آسیای غربی شباهت‌های بسیار داشته است. 2. دین اقوام آریایی و ظهور زرتشت : دین قوم ایرانی مانند دیگر اقوام هندواروپائی در دوره‌های متأخر، براساس تعدد خدایان بود، اما با ظهور زرتشت و دعوت به پرستش خدای یگانه – اهورامزدا – حجاب‌های اساطیری از آن زدوده شد؛ لیکن با گذشت زمان، توحید زرتشت به ثنویت انجامید و عناصری از عقائد شرک‌آمیز اقوام آریایی وارد دیانت زرتشت گردید. 3. ورود اسلام به ایران : با ورود اسلام به ایران، که با اقبال ایرانیان رو به رو شد، گشت جدیدی در تاریخ فرهنگ و تمدن ایران آغاز گردید. مردم ایران با توجه به سابقه تاریخی خود، حقیقت توحید را پذیرفتند و با ایمان و صداقت خویش به بسط و گسترش اسلام همت گماشتند و همچنین با سعی و تلاش خود در کنار دیگر ملل اسلامی، در بنیان‌گذاری تمدن اسلامی سهم بسزایی داشتند. پیش از ورود اقوام آریایی به ایران، منابع مکتوبی که ما را از نحوه تلقی دینی ساکنان نجد ایران آگاه کند، تنها به فرهنگ و تمدن ایلام و منابع بین‌النهرینی اختصاص دارد.

مرکز حکومت ایلام – نخستین حکومت مرکزی ایران – در منطقه جنوب غربی و دشت خوزستان قرار داشت و حوزه اقتدار آن به مناطق فارس و بوشهر، دامنه‌های زاگرس و تا حدودی مناطق مرکزی ایران گسترده بود و با تمدن‌های بین‌النهرین یعنی سومر، اکد، بابل و آشور ارتباط مستمر داشت. با وجود برخی مشترکات مذهبی ایلام و بین‌النهرین، ویژگی‌های خاص مذهب ایلام، آن را بکلی از دین مردم بین‌النهرین متمایز می‌کند. یکی از مشخصات دین اسلامی این بود که خدایانشان را وصف‌ناشدنی می‌دانستند و حتی مجاز نبودند نام آنها را بر زبان آورند و تنها از القاب و عناوین آنها استفاده می‌کردند. سلسله مراتب خدایان ایلامی را می‌توان براساس سندی متعلق به قرن 23 پیش از میلاد،

تعیین کرد. 1 این سند معاهده‌ای است میان «هیته» پادشاه سلسله اوان و «نرام سین» پادشاه اکد و البته باید یادآور شد که ترکیب خدایان و سلسله مراتب آنها در این عهدنامه، با میزان اهمیت آنها در دوره‌های مختلف تاریخی تمدن ایلام کاملاً منطبق نیست. این معاهده با طلب یاری از الهه «پی نی کیر»، یکی از الهه‌های مهم ایلامی آغاز می‌شود و در دوره‌های متأخر از همو به عنوان «فرمانروای آسمانها» نام می‌برند و ایلامیان او را مادر همهٔ خدایان می‌دانسته‌اند. الهه مهم دیگر «کیریریش» است که البته این نام در عهدنامه مذکور نیامده است. جایگاه اختصاصی این الهه در لیان بوشهر بوده است و البته بتدریج نفوذ آن تا شوش یعنی به طرف شمال شرقی گسترش یافت و در شهر شوش این الهه را با لقب «مادر خدایان» و «الهه معبد بزرگ» می‌شناخته‌اند. در این معاهده پس از الهه مادر، خدایی موسوم به «هومبن» قرار داشت: و در سراسر ادوار تاریخی ایلام به عنوان مهم‌ترین و بزرگترین خدا باقی ماند. واژه «هومبن» احتمالاً از ریشه Hupa به معنی فرمان دادن گرفته شده است و القاب او عبارت بودند از: «نگاهدارنده»، «خدای توانا»، «خدای بزرگ» و «خدای خدایان» که پادشاه ایلام تحت حمایت فرّه قرار داشت. یکی دیگر از خدایان ایلامی «اینشوشینک» بود که خدای محلی شهر شوش محسوب می‌شد، اما در هزاره دوم پیش از میلاد به سبب مرکزیت یافتن شهر شوش، جایگاه مهمی به دست آورد.

این نکته حائز اهمیت است که به سبب نوع حکومت ایلام، یعنی محلی بودن آن، هر شهری خدایان جداگانه داشته است و با قدرت گرفتن و مرکزیت آن شهر، خدایان متعلق به آن نیز اهمیت به سزا می‌یافت. واژه «اینشوشینک» به احتمال بسیار از کلمه سومری «نین – شوشیناک» به معنی خداوند شوش اخذ شده است. در دوران ایلام میانی – اواسط هزاره دوم – این الهه به همراه «هومبن» و «کیریریش» خدایان سه گانه را تشکیل می‌دادند. دیگر از خدایان مهم ایلامی «نهونته» است که در متون ایلامی از او با عنوان خدای حامی نامبرده شده و در معاهده مذکور در مرتبه پنجم از سلسله مراتب خدایان قرار داشته است. واژه «نهونته»، هم به معنی خدا و هم به معنی خورشید، احتمالاً از واژه «نن» به معنای روشنایی روز گرفته شده است. این الهه، به سبب ارتباط با خورشید و گستراندن نور و روشنایی، خدای قانون ایلامیها نیز محسوب می‌شده است. در کنار خدای خورشید، یک خدای ماه نیز وجود داشت:

این الهه غالباً با کلمه اکدی «سین» (= ماه) آمده و بالاترین لقب او پدر یتیمان است. الهه «نروندی» نیز در ایلام از جایگاه مهمی برخوردار بود و «الهه پیروزی» محسوب می‌شد. دو خدای دیگر ایلامیان «سیموت» یا «شیموت» و «منزت» بودند. در معاهده مذکور نام «سیموت» بعد از «اینشوشینک» آمده است که از اهمیت آن حکایت می‌کند و لقب آن منادی نیرومند خدایان است. «منزت» نیز که همسر «سیموت» است، کم‌اهمیت‌تر از وی نبود و از او به عنوان «بانوی بزرگ» یاد می‌شد. مردم ایلام همه نعمتهای دنیا را نتیجه لطف و عنایت خدایان می‌دانستند و در مراسم مذهبی در معابد خویش این خدایان را ستایش و پرستش می‌کردند و برای جلب رضا و خشنودی خدایان، هدایایی نیز تقدیم می‌داشتند. نمونه‌هایی از این مراسم را می‌توان در معبد «چغازنبیل» تصویر کرد.

با ورود اقوام آریایی به ایران و به ویژه با ظهور زرتشت، اعتقادات دیگری در ایران رواج یافت. هر چند این قوم عناصری از باورهای اقوام آسیای غربی را پذیرفت، ولی اصول و ماهیت تفکر خویش را حفظ کرد و از این راه، بر اوضاع منطقه، تأثیرهای شگرفی نهاد.

برای بررسی دیانت زرتشت، ضروری است به اعتقادات اقوام آریایی که از جانب زرتشت نسخ شد، اشاره کنیم، و بدین منظور، آگاهیهای ما از چهارگونه منابع به دست می‌آید:

از کهن‌ترین خدایان هندواروپایی، دیائوس "dyaus" بوده که از لحاظ اشتقاق با deva سانسکریت daeva اوستایی، deus لاتین، eosth یونانی، devas لیتوانی و dev پهلوئی، دیو فارسی و همچنین با dieu فرانسوی هم‌ریشه است، به معنای روشنایی و درخشیدن، درگذشت روزگاران، این خدا در اعتقادات برخی از اقوام هندواروپائی و همچنین قوم ایرانی، از مقام فرمانروایی تنزل پیدا کرد و به مرتبه پدیده‌های آسمانی چون روشنایی روز و غیره درآمد.

پس از نزول دیائوس، خدای دیگری، «وارونا» "varuna" جایگزین آن شد. «وارونا» به همراه «میترا» در رأس خدایانی است که در معاهده بغازکوی به آنها اشاره شده است. کلمه «وارونا» از ریشه Ver به معنای پیوستن است. وی ضامن پیمانها و معاهداتی است که آدمیان را به یکدیگر مربوط می‌کند و به معنای قاعده و قانون است.

«وارونا» یکی از دو ایزد اصلی در «ریگ ودا» است. در ریگ ودا از آن با عنوان Visvadarsta یا ظاهر در همه جا 4 یاد کرده‌اند. وی هزار چشم و دیده‌بان دارد و هیچ چیز از نظر او دور نیست و بر همه چیز آگاه و تواناست؛ وارونا حاکم مطلق است و ناظم نظام عالم. «منم آن پادشاه فرمانده که حکمرانی از آن من است و منم که بر همه عالم فرمان می‌رانم، همه نامیراها از آن من‌اند. خدایان از وارونا فرمانبرداری و پیروی خواهند نمود، منم پادشاه وارونا که همه قدرت‌های برتر آسمانی به من اعطا شده است...» 5. از القاب وی «آسورا»ست به معنای سرور و مولی. وجود همین لقب موجب شده که بسیاری از محققان، اهورمزدای زرتشتی را با وارونا مقایسه کنند. ایشان، صفات و وظایف مشترک این دو را دلیل بر این آورده‌اند که پس از اصلاح دینی زرتشت، اهورمзда جایگزین وارونا شد. اهورمзда نیز مانند «وارونا» بر همه چیز آگاه و همه جا حاضر و فریب‌ناپذیر و خردمند و نیرومند است.

در بسیاری از سرودها ریگ ودا و همچنین معاهده بغازکوی، نام «وارونا» در کنار «میترا» 6 آمده است و این زوج خدایان در کنار هم حافظ قانون و نظام عالم "rta" سانسکریت و "Asa" اوستایی هستند «ای وارونا، و میترا لطف و عنایت شما در تمام عالم گسترده است... از لطف شما خدایان است که ما روزی فراوان برای بقا حاصل می‌کنیم». 7 «این سرودها را به وارونا و میترا تقدیم می‌داریم... باشد که وارونا و میترا برای یاری ما این قربانی را بپذیرند». 8 واژه میترا از ریشه Mei به معنای پیمان بستن و قرارداد و توافق است و مراد از آن پیمانی است که میان آدمیان بسته می‌شود. میترا ضامن پیمان است که با واژه «مهر دروج» یاد می‌شود. میترا به عنوان ایزد پیمان، دشمن همیشگی مهر دروجان و پیمان شکنان است: «پیمان شکن (مهر دروج) بدکار تباه می‌کند همه کشور را ای سپیتمان، درست همانند صد جادوگر به همانگونه که نابودکننده مرد مقدس است. مبادا که مهر (پیمان) را بشکنی، ای سپیتمان، نه آن پیمانی را که با «دروند» [بدکار] می‌بندی و نه آن پیمان را که با شخص مقدس بهدین می‌بندی [پیمان - مهر - برای هر دو معتبر است] هم برای بدکار و هم برای مؤمن». 9 از وظایف دیگر میترا به مانند وارونا، استوار نگه داشتن نظام عالم و قانون راستی است. Rta سانسکریت و asa اوستایی نظم و قانونی است که در همه عالم سریان دارد و آدمی به واسطه آن هدایت و سعادت دنیا و آخرت او تضمین می‌شود و انسان در سراسر عمر خویش باید تسلیم آن باشد و اساس حیات خود را بر آن قرار دهد و چنین کسی مؤمن (= Asavan) است. همانگونه که در متون ودایی، ترکیب «میترا - وارونا» آمده، در متون اوستایی نیز مهر با اهورا به عنوان یک ترکیب دیده می‌شود: «میتراهورای بزرگ فناپذیر مقدس را می‌ستاییم» 10 این ترکیب مهر و اهورمзда نیز دلیل دیگری شد تا محققان اهورای ایرانی را با وارونای هندی مقایسه کنند.

با ظهور زرتشت از اهمیت و اعتبار میترا کاسته شد، تا آنجا که در «گاهان» 11 - سرودهایی که با شخص زرتشت الهام شده - فقط یک بار کلمه میترا آمده است و در آنجا نیز بیشتر نظر به معنای لغوی است، نه به عنوان ایزدی خاص. اما پس از زرتشت، به سبب نفوذ این خدای توانا در دل‌های مردم، بار دیگر به آیین زرتشت راه یافت و نقش بسیار مهمی پیدا کرد تا جایی که یشت دهم به نام مهر موسوم شد و در آغاز آن چنین آمد: «اهورمзда به زرتشت سپیتمان گفت: پس هنگامیکه مهردارنده چراگاههای فراخ را آفریدم، ای سپیتمان آنگاه او را آن اندازه ستودنی و قابل نیایش آفریدیم مانند خود که اهورمзда هستم». 12 در اینجا هر چند مهر مخلوق اهورمзда خدای یگانه زرتشت است، اما در مقام نیایش و عبادت هم‌مراز اوست. در این بخش از اوستا مهر، با شکوه و اقتدار وصف‌ناپذیر، مورد ستایش و نیایش قرار می‌گیرد: «باشد که مهر دارنده چراگاههای وسیع بیاید برای یاری ما، بیاید برای رستگاری ما، بیاید برای حمایت ما، بیاید برای آموزش ما، بیاید برای تندرستی و سلامت ما، بیاید برای پیروزی ما، بیاید برای خوب زیستن ما، بیاید برای راستکاری ما، آن مهر نیرومند، بسیار قوی، قابل ستایش، قابل پرستش، نافریفتنی بوسیله همه جهان مادی». 13 از دیگر خدایان اقوام هندوایرانی «ایندرا» بود که نام وی نیز در معاهده بغازکوی آمده است. «ایندرا» از خدایان مورد توجه «ریگ ودا» است و در بیش از یک چهارم از سرودهای ودا نام او ذکر شده است. او خدای رعد و برق است و همچون سلاحی از آن استفاده می‌کند. «ایندرا» با نوشیدن شیره گیاه سومنا (اوستایی: Haoma هوم) به جنگ دشمنان می‌رود: «این ایندرا، ای سومانوش، بیا تا سرودهای ستایش ما را بشنوی به اینجا بیا، سرود را جواب گوی و اجابت آن را برآی، و به صدای بلند آواز برآی، ای ایندرا، نیکو، دعای ما را برآورده کن، و این قربانی را کامیاب ساز». 14 ایندرا مظهر جنگاوری و دلیری است و شهریار این جهان است که با بازوان توانا و نیروی

جنگندگی، موانع را از پیش روی برمی‌دارد. یکی از مهم‌ترین کارهای ایندرا، کشتن دیو خشکسال و قطعی "Vrta" است. «ورتا» آبهای عالم را یکجا نوشیده و در بدن خود محبوس کرده بود. با از میان رفتن او دوباره آبها به جهان باز می‌گردد و دوره آبادانی و خرمی از نو آغاز می‌شود. از این رو، ایندرا ملقب به «ورته هن» "Vrtahan" به معنای «کشنده ورتا» ست.

در پهلوی به «وهرام» و در فارسی جدید به «بهرام» تبدیل می‌شود. ایندرا خدائی است که علاوه بر داشتن صفتهای پسندیده، گاه مرتکب اعمال ناپسند می‌شود و در دیانت زرتشت آن را از جمله «دیوان» قلمداد می‌کنند، ولی صفت مهم آن - کشنده دیو خشکسالی - در صورت ایزد بهرام ظاهر می‌شود. وی در اوستای متأخر، به عنوان ایزدی بسیار مهم، مظهر دلاوری و جنگاوری است.

دیگر از خدایانی که نام آن در معاهده بغازکوی آمده و از خدایان مشترک هندواروپائی است مجموعه «ناساتیها» ست که در ریگ ودا با «آشوبین» همراه است و بسیار مورد پرستش و نیایش بودند. خدایان متعدد دیگری همچون آگنی، سوما و... نزد این قوم وجود داشته‌اند که البته در دین زرتشت تعدادی از آنها در زمره «دیوان» جای گرفتند.

خدایان اقوام هندواروپایی و هندوایرانی را می‌توان براساس نظر «ژرژ دمزیل» به سه طبقه تقسیم کرد. 15 این نظام سه گانه، براساس وظایف و خویشکاری خدایان، منطبق با نظام سیاسی و اجتماعی این اقوام بوده است. در این مراتب سه گانه، هر گروه از خدایان وظیفه‌ای دارد که منطبق با مراتب عالم است.

دسته اول، خدایان آسمانی‌اند (جبروت) که مظهر قدرت و فرمانروایی و اقتدارند. بر مبنای سرودهای «ریگ ودا» و همچنین معاهده بغازکوی «وارونا - میترا» وظایف این گروه از خدایان را برعهده دارند و در نظام عالم، طبقه روحانیان مظهر این گروه از خدایان هستند. دسته دوم خدایان فضای میانه‌اند (ملکوت) و ایندرا از جمله خدایان این گروه است و طبقه جنگاوران مظهر این گروه از خدایان هستند. دسته سوم خدایان زمینی‌اند (ملک) که آگنی و ناساتیها از این دسته خدایان به شمار می‌روند و در نظام عالم، طبقه کشاورزان مظهر این خدایان باروری و آبادانی هستند.

با ظهور زرتشت، عقاید کهن آریایی که مبتنی بر تعدد خدایان بود، نسخ شد. وی با دعوت به پرستش خدای بزرگ - اهورا مزدا - دینی نو تأسیس کرد که اساس آن بر توحید استوار بود. سرودهای «گاهان» قدیمی‌ترین بخش از اوستا، که به شخص زرتشت الهام شده، صورتی منزه دارد و از شوائب شرک و تعدد خدایان به دور است. حتی مراسم عبادی مبتنی بر تعالیم گاهانی ساده و بی‌آلایش است و استفاده از مسکرات که نزد آریاییها با نوشیدن عصاره گیاه سوم - هوم رواج داشت، مطرود و حتی مورد لعن و نفرین قرار گرفته است: «کی ای مزدا... این مشروب مسکر و پلید را خواهی برانداخت از آن چیزی که کرپانهای زشت کردار و شهپاران بدرفتار ممالک را می‌فریبند.» 16 با دعوت زرتشت به پرستش اهورا مزدا، بسیاری از کاهنان آریایی با او مخالفت کردند؛ چندانکه در «گاهان» و دیگر جاهای اوستا، زرتشت از «کوی‌ها» 17 و «کرپن‌ها» 18 که با تعالیم او دشمنی می‌ورزیدند، به زشتی یاد می‌کند و ایشان مورد طعن و لعن وی و اهورمزدا قرار می‌گیرند. «کرپن‌ها و کوی‌ها بواسطه تسلط خویش مردم را به سوی اعمال زشت دلالت می‌کنند تا آنکه حیات جاودانی آخرت آنان را تباہ نمایند روان و وجدان آنان وقتی که به نزدیک پل چینود 19 رسد در بیم و هراس خواهد افتاد آنان جاویدان در خانه دروغ (دوزخ) بمانند.» 20 در سراسر گاهان، اهورمزدا یگانه آفریدگار جهان مینوی و مادی و سرچشمه خیرها و نیکیهاست. اهورای ایرانی که با اسورای هندی بی‌نسبت نیست، در هیئت تألیفی جدید با مزدا، 21 خدای مطلق دین زرتشت می‌شود و بسیاری از خدایان آریایی به ردیف اهریمنان و دیوان سقوط می‌کنند: «از تو می‌پرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما، کیست آن کسی که در روز نخست از آفرینش خویش پدر راستی گردید کیست آن کسیکه به خورشید و ستاره راه سیر بنمود... کیست نگهدار این زمین در پایین و سپهر (در بالا) ... کیست آفریننده آب و گیاه ... کیست آفریننده روشنایی سودبخش و تاریکی

... من می‌کوشم ای مزدا که ترا به توسط خرد مقدس آفریدگار کل بشناسم»<sup>22</sup> اما در ادوار بعدی عناصری که زرتشت از عقاید آریایی زدوده بود، بار دیگر در صورتی جدید به آیین زرتشت راه یافت، مانند پرستش هوم و نوشیدن شیره این گیاه در مراسم عبادی، تا آنجا که حتی یکی از یشت‌های اوستا به «هوم یشت» موسوم می‌شود و مهم‌تر آنکه اعتقاد به توحید، به ثنویت تبدیل می‌شود و در متون کلامی متأخر زرتشتی رسمیت می‌یابد. در توضیح باید افزود که در تعالیم گاهانی، اهورمزدا – سرور خردمند، مولای حکیم – خدای بزرگ است و سپندمینو<sup>23</sup> (مینوی مقدس) مظهر خلاقیت اوست و انگره مئینیو<sup>24</sup> (اهریمن) که مظهر زوال و نیستی و نابودی است، نه در برابر اهورمزدا، بلکه در برابر سپندمینو قرار می‌گیرد و اهورمزدا متعالی از این دوست: «من می‌خواهم سخن بدارم از آن دو گوهری که در آغاز زندگانی بوده‌اند از آنچه که یکی مقدس به دیگری خبیث گفت که فکر و تعلیم و خرد و آرزو و گفتار و کردار و روح ما با هم یگانه و یکسان نیست»<sup>25</sup> اما براساس اوستای متأخر به ویژه متون پهلوی زرتشتی، اهورمزدا از موقعیت یکتایی نازل می‌شود و با سپندمینو یکی می‌گردد و از این رو در تقابل با اهریمن قرار می‌گیرد. بدینسان ثنویت متأخر جایگزین توحید آغازین می‌گردد.

در متون گاهانی معانی مجردی وجود دارند که تجلیات اهورمزدا به شمار می‌روند و در دوره متأخر زرتشتی در زمره فرشتگان مقرب اهورمزدا تلقی و در کنار وی به نام امشاسپندان – نامیرایان مقدس – موسوم شده‌اند. این تجلیات مجرد و مقدس عبارتند از: وهومنه (manah–vahu): بهمن، اشه و هیشته (vahista–asa): اردیبهشت، خشره و وئیری (vairya–xsaora): شهریور، سپننه ارمئیتی (armaiti–sponta): سپندارمذ، هورواتات (haurvatat): خرداد، امرتات (amurtat): امرداد، که با سپننه مئینیو (mainiyu–spanta) «امشاسپندان» را تشکیل می‌دهند.

در رأس امشاسپندان، «بهمن» قرار دارد و بنا بر روایت بندهش<sup>26</sup> «از همه یزدان، بهمن به دارار نزدیکتر است»<sup>27</sup> واژه بهمن در اوستایی manah–aahu و در پهلوی vhuman مرکب از دو جزء است: vahu به معنای خوب و نیک و manah به معنای منش و فکر و اندیشه است و در ترکیب معنای «اندیشه نیک» می‌دهد. در «گاهان» اهورمزدا پدر بهمن خوانده شده است: «ای مزدا همانکه ترا با دیده دل نگریسته در قوه اندیشه خود دریافتم که تویی سرآغاز که تویی سرانجام که تویی پدر اندیشه نیک (بهمن) که تویی آفریننده راستی که تویی داور دادگر اعمال جهانی»<sup>28</sup> به طور کلی بهمن «واسطه فیض» است و از طریق او زرتشت به همپرسگی اهورمزدا ناآل می‌شود و همچنین او میزان اعمال مردمان و داور روز واپسین است.

از دیگر امشاسپندان «اردیبهشت» است که پس از بهمن و سپندمینو برترین امشاسپندان است. واژه اردیبهشت، در اوستایی aahista–asa و در پهلوی ardwhahist مرکب از دو جزء است: asa یا arta به معنای پارسایی، راستی و پاکی و تقدس و vahista که صفت عالی به معنای بهترین است و در ترکیب به معنای «بهترین راستی» است. اردیبهشت نیز در «گاهان» اهمیت بسیار دارد و تجلی خود اهورمزدا است: «آن کسی که در روز نخست به درخشیدن و نورانی گشتن این بارگاه نغز اندیشید کسی است که از نیروی خرد خویش بهترین راستی بیافرید»<sup>29</sup> اردیبهشت در جهان مینوی تجلی راستی و پاکی و قدوسیت اهورمزداست و در جهان خاکی نگهبان آتش است و اهورمزدا به هنگام آفرینش به یاری او گیاهان را برویانید و از این سبب نگهبان مرغزارها نیز هست.

«شهریور» از دیگر امشاسپندان در اوستایی vairya–xsaora و در پهلوی rsharewa آمده است. این کلمه از دو جزء xsaora به معنای ولایت و شهر و vairya به معنای برگزیده و مطلوب تشکیل شده است. در ترکیب به معنای ولایت مطلوب یا شهر یاری برگزیده است. شهریور در جهان مینوی تجلی بهشت است و در جهان مادی تجلی ولایت و سلطنت الهی که به واسطه آن، نیروی خیر بر پلیدی و ناپاکی پیروز می‌شود و این پیروزی تفضل اردیبهشت بر مردمان است و آن کس که پیرو راستی است در ظل ولایت ایزدی قرار می‌گیرد و مؤید به تأییدات الهی می‌شود.

دیگر از امشاسپندان «سپندارمذ» است که این کلمه در اوستایی armaiti-sponta و در پهلوی armadspand و از دو جزء تشکیل شده است: جزء اول sponta به معنای مقدس - که کلمه «اسفند» از آن باقی مانده است - و جزء دوم armaiti به معنای فضیلت، اندیشه و فداکاری و فروتنی است. بنابراین در ترکیب به معنای فضیلت مقدس یا فروتنی مقدس است. در «گاهان» از او چون پرورش‌دهنده آفریدگان یاد می‌شود 30 و مردم از طریق اوست که تقدس می‌یابند. همچنین آن را دختر اهورمزدا خوانده‌اند و از این رو فرشته و نگهدارنده زمین دانسته شده است: زمین، خرمی و آبادانی و باروری خود را هموار از آن دارد. سپندارمذ در عالم مینوی مظهر محبت و وفا و بردباری است و در جهان مادی چنانکه پیشتر آمد، نگهدارنده و حامی زمین است برای آبادانی و باروری و شکوفایی.

«خرداد» و «امرداد» از دیگر امشاسپندانند. خرداد در اوستایی haurvatat و در پهلوی hordad آمده و به معنای کمال است و مأمور نگهداری از آب: «که هستی، زایش و پرورش همه موجودات از آن است و هم زمین را آبادانی از اوست». 31 اما «امرداد» به معنای بی‌مرگی، در اوستایی amorotat و در پهلوی amurdad آمده که در ترکیب به معنای بی‌مرگی است. امرداد مظهر ذات جاویدن اهورمزدا و نگهبان گیاهان و خوردنیهاست و با جفت خود، خرداد، نشان آب و گیاه‌اند و بر تشنگی و گرسنگی چیره می‌شوند.

دیگر از امشاسپندان «سپندمینو» ست، به معنای مینوی مقدس که در اوستای متأخر با اهورمزدا یکی دانسته شده است. اینها مجموعاً هفت امشاسپندان را تشکیل می‌دهند که در برابر اهریمن و دیوان قرار می‌گیرند. نامهای «دیوان» که در برابر امشاسپندان قرار می‌گیرند، اینهاست: «اکومن» (=akoman) اوستایی: -aka-monah)، به معنای اندیشه بد، در مقابل بهمن، اندر (=andar) اوستایی: (indra) همان «ایندرا»ی ودایی است در برابر اردیبهشت؛ ساوول (=sawul) - اوستایی: (saurva) در برابر شهریور؛ ناگهس (=naghes) اوستایی: (manghaisya) در برابر سپندارمذ؛ تریز (=fariz) اوستایی: (taurvay) به معنای نابودکننده و زریز (zariz) اوستایی: (zairik) به معنای زردرنگ در مقابل خرداد و امرداد. آنها دشمن امشاسپندان و صفات نیک اهورایی هستند البته نام دیوان دیگری نیز در اوستا آمده است که دشمن فرشتگان و ایزدان زرتشتی‌اند.

آنچه از تعالیم گاهان، به اجمال دریافته می‌شود، آن است که اهور مزدا خدای متعال است و سپندمینو - مینوی مقدس - مظهر آفرینندگی اوست و اهریمن که نماد زوال و ویرانگری و نابودی است، در برابر مینوی مقدس قرار دارد. امشاسپندان تجلیات مختلف اهورمزداست که دیوان در تقابل با ایشان قرار می‌گیرند و نبرد میانشان تا غلبه «نور اهورایی» بر «ظلمت اهریمنی» ادامه خواهد یافت. اما در اوستای متأخر، اهورمزدا با سپندمینو همسان تلقی شد و در برابر اهریمن قرار گرفت. پس از اهورمزدا، امشاسپندان قرار دارند که دیگر تنها تجلیات اهورمزدا نیستند، بلکه ایزدان مقرب درگاه او به شمار می‌روند. پس از آنها ایزدان دیگر از جمله مهر، ناهید، سروش، بهرام، وای و غیره قرار می‌گیرند که از ایزدان مهم اوستای متأخرند و برای هر یک یشت خاصی جهت ستایش وجود دارد.

از دیگر نکات مهم که از بخشهای مختلف اوستا و همچنین متون پهلوی دریافته می‌شود، حکایت آفرینش است که در مجموع مسائل مهمی از جمله نظرگاه دیانت زرتشتی در خصوص جهانشناسی و آخرت‌شناسی از آن استخراج می‌شود. بنابر روایتهای زرتشتی، عمر جهان دوازده هزار سال است که این زمان کرانمند خود بخشی از زمان بیکرانه است. این دوره دوازده هزار ساله به چهار دوره سه هزار ساله تقسیم می‌شود و با «فرشکرد» 32 و رستاخیز به انجام می‌رسد. در آغاز زمان بیکرانه بود که ازلی و ابدی است و دو جهان تاریکی و روشنی وجود داشت: بر جهان روشنایی، اهورمزدا و بر جهان تاریکی اهریمن حکم می‌راند. اهورمزدا از وجود جهان تاریکی و اهریمن آگاه بود به سبب آن که اهورمزدا از همه چیز آگاه است. او برای مقابله با یورش اهریمن و صیانت از جهان روشنایی، زمان کرانمند را از زمان بیکرانه آفرید تا در این مدت اهریمن و دیوان را مغلوب کند تا دیگر خط هجوم بدکاران همیشگی نباشد. در مقابل، اهریمن به سبب جهل و نادانی از هستی اهورمزدا آگاه نبود تا آنکه از روی اتفاق، جهان روشنایی را می‌بیند: «هنگامیکه این دو مینو [مینوی مقدس (= اهورمزدا) و مینوی ویرانگر (= اهریمن)] برای نخستین بار به هم رسیدند زندگی و

مرگ را آفریدند از این جهت است که در سرانجام بدکاران از بدترین هستی (دوزخ) و پرهیزکاران از بهترین هستی (بهشت) برخوردار گردند.<sup>33</sup> از این دوره دوازده هزار ساله، در سه هزار سال اول، اهورمزدا برای مقابله با اهریمن آفرینش مینویی را آغاز کرد: امشاسپندان، ایزدان و مینوی جهان مادی یعنی آسمان، آب، زمین، گیاه، حیوان و انسان را آفرید تا ابزاری برای رویارویی با اهریمن باشند. از این حکایت دو نکته مهم می‌توان دریافت: نخست آنکه آفرینش طعمه‌ای است تا اهریمن به طمع خام غلبه بر نور و روشنایی، هجوم آورد و در این معرکه نابود شود و دیگر آنکه عالم محل مبارزه و جدال خیر و شر و نور و ظلمت است. اهریمن با دیدن جهان روشنایی، به جهان تاریکی بازگشت تا برای نابودی نور، دیوان را به وجود آورد و «هرمزد چون آفریدگان اهریمن را دید، (آن) آفریدگان سهمگین، پوسیده، بد و بد آفریده را، پسندش نیفتاد و ایشان را بزرگ نداشت. پس اهریمن آفریدگان هرمزد را دید (او را) پسند افتاد آفریدگانی بس ژرف، پیروز و همه آگاه».<sup>34</sup>

اهریمن در پایان سه هزار سال اول به قصد تاخت و تاز و نابودی خیر، دوباره به مرز جهان روشنایی می‌آید و با هزینه‌هایی تهدید می‌کند که اهورامزدا و آفریدگان وی را از میان بخواهد داشت؛ اهورمزدا نخست بسان خیرخواهان، به اهریمن پیشنهاد آشتی می‌دهد، البته بدان شرط که اهورمزدا و آفریدگانش را ستایش کند: «آنگاه اهورمزدا با دانستن چگونگی فرجام کار آفرینش به پذیره اهریمن آشتی برداشت و گفت که: اهریمن! بر آفریدگان من یاری بر، ستایش کن، تا به پاداش آن بی‌مرگ، بی‌پیری، نافر سودنی و ناپوسیدنی شوی... اهریمن گفت که: نَبْرَم بر آفریدگان تو یاری و نَدَهَم ستایش: بلکه تو و آفریدگان تو را نیز جاودانه بمیرانم (و) همه آفریدگان تو را به نادوستی تو و دوستی خود همراه کنم... اهورمزدا گفت که: ای اهریمن! هر کاری از تو بر نیاید که تو مرا نتوانی میراندن و آفریدگان مرا نیز چنان نتوان کردن که به تملک من باز نرسند».<sup>35</sup> اهورمزدا بادانش و خرد کامل خود نیک می‌داند که اگر زمان نبرد محدود نشود، تهدیدهای اهریمن مؤثر خواهد افتاد و آفرینش پاک او نابود و آمیختگی نور و ظلمت همیشگی خواهد شد. اهریمن از روی جهل و غفلت ذاتی خود، این دعوت را مبنی بر محدود شدن زمان کارزار پذیرفت و بدین گونه نابودی خویش را مسلم کرد: «اهورمزدا به اهریمن گفت که زمان کُن تا کارزار را بدین پیمان به نه هزار سال فراز افکنیم. زیرا دانست که بدین زمان کردن اهریمن را از کار بیفکند. آنگاه اهریمن به سبب نادیدن فرجام (کار) بدان پیمان همداستان شد».<sup>36</sup> سپس اهریمن تازش خود را آغاز کرد، اما اهورمزدا با خواندن دعای «هُوَنُور»<sup>37</sup> او را به جهان تاریکی پس راند و اهریمن با شنیدن این دعا و دیدن آنی فرجام کار و نابودی خود و دیوان و رستاخیز و از کارافتادگی شر و پلیدی، گیج و بی‌حس شد و به جهان تاریکی باز افتاد؛ آنگاه اهورمزدا در آغاز سه هزاره دوم، آفریدگان را به صورت مادی آفرید: «از روشنی بیکران آتش، از آتش باد، از باد آب، از آب زمین و همه هستی مادی را فراز آفرید» و بنابر حکایتی که در بخش دهم بندهش آمده است: «اهورمزدا نخست از آتش تنی مادی فراز آفرید و سپس از سر آن آسمان و از پای آن زمین و از اشک آن آبها و از موی آن گیاهان و از دست راست آن گاو و از دست چپ آن، تن کیومرث - نخستین انسان - را خلق کرد او آتش را در نهاد همه موجودات قرار داد تا پاره‌ای از اندیشه نیک و خرد همه آگاه خود را در ایشان به ودیعه نهاده باشد».

بنابر رایت بندهش: اهورمزدا «نخست آسمان را آفرید روشن، آشکارا، ... او آفریدگان را همه در درون آسمان بیافرید... او به یاری آسمان شادی را آفرید... پس از گوهر آسمان آب را آفرید... سدیگر از آب زمین را آفرید... او گوهر کوهها را در زمین بیافرید که پس از آن از زمین بالیدند و رستند... چهارم، گیاه را آفرید، نخست بر میانه این زمین فراز رست چند پای بالا، بی‌شاخه، بی‌پوست، بی‌خار و تر و شیرین او همه گونه نیروی گیاهان را در سرشت داشت... پنجم گاو یکتا آفریده را در ایوانویچ آفرید... (آن گاو) سپید و روشن بود چون ماه... ششم کیومرث را آفرید روشن چون خورشید».<sup>38</sup> کیومرث بر جانب چپ رودخانه دائیتی که مرکز عالم است و گاو بر سوی راست رود آفریده شدند. پیش نمونه انسان هرچند واپسین آفریده اهورمزدا است، ولی اشرف موجودات و ماحصل کائنات است که به واسطه او، پیروزی نور اهورایی بر ظلمت اهریمنی تحقق می‌یابد. انسان به سبب اندیشه پاک در صدر آفریدگان جای دارد و برای نخستین بار نیوشای ندای الهی می‌شود: «فَرَوَهَر کیومرث پاک را می‌ستاییم نخستین کسی که به گفتار و آموزش اهورمزدا گوش فرا داد».<sup>39</sup>

پس از اینکه اهریمن بیهوش به دوزخ افتاد، دیوان کوشیدند تا او را از بیهوشی به در آورند و به او قول دادند که به آفریدگان اهورمزدا یورش آورند و آنان را دچار درد و



اندوه کنند، اما هیچ سودی نداشت. آنگاه یکی از دیوان پیمان بست که مرد راستکار و گاو یکتا آفریده را دچار چنان رنجهای بیشمار کند که زندگی در نظرشان بی‌ارزش شود و بدین‌گونه اهریمن جانی تازه گرفت.

از سوی دیگر، با به حرکت درآوردن جهان مادی به دست اهورمزدا، همه عالم به جنبش درآمد، آنگاه اهریمن به همراهی همه دیوان از جای برخاست تا به جهان یورش آورد و این آغاز سه هزاره سوم است که دوره آمیختگی خیر و شر و نور و ظلمت است. اهریمن به همراهی دیوان آسمان را شکافت و به درون آن پای نهاد و آسمان چنان از او ترسید که گوسفند از گرگ. پس آنگاه بر آب تاخت و به میانه زمین آمد و مزه آب را به بدی برگرداند و زمین چنان تاریک شد که در هنگام ظهر (نیمروز) چون شب تاریک می‌نمود و بر زمین «خرفستران» موجودات اهریمنی همچون مار، اژدها، کژدم، وزغ و غیره را رها کرد تا آن را آلوده کنند و گیاه را زهرآلود کرد که زود خشکید. آنگاه اهریمن در واپسین یورش، به همراهی دیوان به گاو و کیومرث روی آورد و آن دو را به آذ و نیاز، درد و بیماری و هوس و کاهلی دچار کرد، اما کیومرث که اجل او سی سال تعیین شده بود، در زمان مقدر از میان رفت. با هجوم اهریمن همه آفریده‌های اهورایی که عاری از نقص و عیب بودند، به ظاهر به نیرو شر آلوده شدند، حتی آتش نیز به دود و تیرگی درآمیخت. اما این آغاز نبرد بود. آفرینش اهورایی به مقابله دیوان برخاست و از آنجاست که نظام عالم بسط می‌یابد. نخستین مقابله از آن مینوی آسمانی بود که راه بازگشت اهریمن را به جهان تاریکی بست تا نابودی اهریمن و دیوان در همین جهان قطعیت یابد. دیگر نبرد را آب آغاز کرد و به همراهی باد چنان بر زمین باران بارید که همه موجودات اهریمنی به زمین فرو شدند و از این باران دریاها و زمین پدید آمد. سدیگر نبرد را زمین کرد که چون اهریمن یورش آورد، زمین لرزید و از آن کوهها پدید آمد که نخستین کوه البرز بود و بسیاری سود و منفعت مردمان از این کوههاست. چهارم نبرد از آن گیاه بود که چون خشک شد، امرداد (امشاسپند) گیاه را خرد کرد و با آب درآمیخت آنگاه به همه زمین ببارانید. بر همه زمین گیاه چنان رست که موی بر سر مردمان. پنجم نبرد را گاو یکتا آفریده کرد که چون درگذشت، به سبب سرشت گیاهی، از اندامهای او پنجاه و پنج غله و دوازده نوع گیاه درمانی از زمین رویید.

در پایان سی سال چنانکه تقدیر بود، کیومرث جان سپرد و از پیکر وی هشت فلز به وجود آمد: از سر او سرب، از خون ارزیر، از مغز سیم، از پای آهن، از استخوان روی، از پیه آبگینه، از بازوی پولاد و از جان او زر به پیدائی آمد. نطفه کیومرث پس از مرگ به خورشید و روشنائی بی‌پایان پیوست و در آنجا پالوده شد و بخشی از آن را سپندار مذ – الهه زمین – پذیرفت و چهل سال در خود نگاه داشت و پس از چهل سال، مشی و مشیانه، نخستین زوج انسانی از آن پدید آمدند. نخستین پیام اهورمزدا به ایشان چنین بود که شما منشأ مردمان هستید و باید که در اندیشه، کردار و گفتار سرآمد باشید. از نسل ایشان پادشاهان پیشدادی و کیانی به ظهور رسیدند که هر یک بنابر مقام و مرتبه خود به گونه‌ای با اهریمن و دیوان جنگیدند تا نوبت به گشتاسب پادشاه کیانی حامی زرتشت رسید: «چون گشتاسب شاه سی سال شاهی کرده بود، هزاره به سر رسید. پس هزاره چهارم آغاز شد. در آن هزاره، زرتشت دین را از اهورمزدا پذیرفت و آورد. گشتاسب شاه پذیرفت و رواج بخشید».<sup>40</sup>

پس زرتشت در میانه دوره آمیختگی خیر و شر، به همپرسی اهورمزدا رسید و دین مزدیسنا را پذیرفت و دعوت خود را آغاز کرد و بدین‌گونه با زرتشت و موعودان او سه هزاره چهارم آغاز شد. موعودان زرتشت که پسران او هستند هر کدام در آغاز هر یک از هزارهها ظهور می‌کنند تا مقدمات غلبه نور بر ظلمت فراهم شود.

نخستین از این نجات بخشان، «اوشیدر» است. 41 او چون به سی سالگی می‌رسد، خورشید ده شبانه روز در اوج آسمان، همانجا که در آغاز آفرینش آفریده شده بود، می‌ایستد و برای گیاهان سه سال همیشه بهار خواهد بود. در دوران او گرگ که از موجودات اهریمنی است، از میان می‌رود و بسیاری از دیوان و دروجان مغلوب می‌شوند. پس از گذشت نیمی از هزاره اوشیدر، دو سوم مردم جهان پارسا و یک سوم بدکارند.

دومین موعود زرتشت «اوشیدرماه»<sup>42</sup> است. او چون سی ساله می‌شود، خورشید بیست شبانه روز در اوج آسمان می‌ایستد و برای گیاهان شش سال به سرسبزی

خواهد گذشت و شیر گاو و گوسفند به بالاترین حد افزایش می‌رسد دیوان گرسنگی و تشنگی مغلوب می‌شوند و پیری کم و حیات و شادابی افزودن می‌گردد؛ دوستی و بخشندگی و شادی گسترش می‌یابد و مار که از آفریده‌های اهریمنی است از میان می‌رود و ضحاک پلید که زندانی شده بود، از بند رها می‌شود، اما سرانجام به دست گرشاسب از بین می‌رود.

سومین و آخرین موعود زرتشت «سوشیانس»<sup>43</sup> است. او در پایان جهان ظهور می‌کند تا غالباً خیر بر شر به انجام رسد. او همانند خورشید نورانی است و چون به سی سالگی می‌رسد، به همپرسگی اهورمزدا می‌آید و در این زمان، خورشید سی شبانه روز در میان آسمان می‌ایستد. پیش از رستاخیز، سوشیانس به مقابله دروج بدعت می‌رود و بر آن چیره می‌شود. او با ستایش اهورمزدا همه دیوان را نابود می‌کند و سرانجام با اهورمزدا و امشاسپندان بر اهریمن غلبه می‌کنند. در زمان پنجاه و هفت ساله سوشیانس همه دیوان از میان می‌روند و اثرات تخریبی حضور اهریمن و دیوان پاک می‌شود: بیماری، پیری، مرگ، ستم، بدعت و غیره همه از میان می‌روند و همه آفریدگان در کمال خوشی و سعادت روزگار به سر می‌برند.

با ظهور سوشیانس منجی نهایی دیانت زرتشت و زوال و نابودی اهریمن و دیوان، عمر جهان پایان می‌یابد و در رستاخیز پرهیزکاران به پاداش کارهای نیک و گناهکاران به عقوبت خواهند رسید. اعتقاد به جهان آخرت و اجر و عقاب اعمال مردمان از اصول اساسی دین زرتشت است: هنگام مرگ، روان در گذشتگان سه شب پیرامون بدن می‌گردد و گفتار و کردار و پندار گذشته خود را مرور می‌کند. در سپیده دم روز چهارم هر روانی به سوی جایگاه داوری می‌رود که ایزد سروش و رشن در آنجا حضور دارند؛ پس از آن اگر پرهیزکار بوده، دین و کردار او چون دوشیزه‌ای زیباروی و اگر گناهکار، به هیئت عجزه‌ای زشت به استقبال او خواهد آمد. آنگاه روان به سوی پل چینود رهسپار می‌شود؛ این پل برای راستکاران بسیار عریض و گذر از آن آسان است و برای زشتکاران بسان لبه تیغ می‌نماید، چندانکه روان دروند به قعر دوزخ فرو خواهد افتاد. روان آن کس که از پل بگذرد، به بهشت رهنمون خواهد شد. درباره بهشت و دوزخ و عالم برزخ و نحوه پاداش و عقوبت در کتاب «اردا ویرافنامه» که شرح عروج روحانی یک موبد زرتشتی است، به تفصیل مطالبی آمده است.

دین زرتشت در سیر تاریخی خود، پس از آنکه در شرق ایران به ظهور رسید، با مهاجرت اقوام و تبلیغ و اشاعه تعالیم آن به غرب ایران نیز گسترش یافت. بعدها در دولت هخامنشی نیز نفوذ قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد، هر چند به صراحت نمی‌توان گفت که دین دولت هخامنشی، زرتشتی بود، اما با توجه به اینکه خدای بزرگ شاهان هخامنشی، که در کتیبه‌ها ذکر آن آمده است، همان اهورمزدا دین زرتشت است می‌توان به این نتیجه رسید که در آن دوره گونه‌ای از اعتقادات مزدیسنی در دربار هخامنشی رواج داشته است، هر چند خدایان دیگری نظیر «مهر» و «ناهید» هم مقبولیت عام داشته‌اند.

از منابع مکتوب بر جای مانده از شاهان هخامنشی به ویژه داریوش اول، می‌توان به روشنی به اعتقاد ایشان پی برد. داریوش پادشاهی خود را مرهون لطف و عنایت «اهورمزدا» می‌داند و هر چه را برای نظم و سامان ممالک تحت انقیاد خویش، انجام داده، به اراده او منسوب می‌کند و او را خدای بزرگ خطاب می‌کند و می‌گوید: «اهورمزدا بزرگ است آنکه بزرگترین خدایان است او – داریوش شاه – را آفرید، و به وی شهریاری را اعطا کرد به خواست و اراده اهورمزدا داریوش شاه است.»<sup>44</sup> در جای دیگر می‌گوید: «خدای بزرگ است اهورمزدا که این زمین را آفرید که آسمان را آفرید که مردم (انسان) را آفرید که شادی را آفرید برای مردمان که داریوش شاه را به حکومت رسانید.»<sup>45</sup>

با زوال قدرت دولت هخامنشی، سرزمین ایران مورد هجوم اسکندر مقدونی و سپاه وی قرار گرفت. اسکندر که سعی در هلنی کردن جهان آن روزگار را داشت، با تصرف سرزمین ایران، امپراتوری وسیع، اما نه چندان پایداری را بنیان نهاد. او با ایجاد شهرک‌های بزرگ در کنار ولایات شرقی کوشید فرهنگ و زبان یونانی و همچنین مناسبات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی یونانیان را در سرزمینهای شرقی رواج دهد، اما به سبب تمایز عمیق میان اندیشه شرقی با نوع تفکر یونانی، حتی با وجود حکومت سلوکی،

توفیقی در این باره حاصل نشد.

در اوایل دوره اشکانی هر چند یونانی مآبی در ایران، میان طبقات اشراف رواج داشت، اما با گسترش آیین مهر و همچنین دین زرتشتی و گردآوری متون اوستا، از نفوذ تفکر یونانی کاسته شد. سرانجام در شاهنشاهی سلسله ساسانی، دین زرتشت علی‌رغم گذشت سالیان دراز، به عنوان دین رسمی کشور شناخته شد. با اینهمه باید توجه داشت آنچه در دوره ساسانی به عنوان دین رسمی کشور مطرح گردید، با پیام زرتشت فاصله بسیار داشت. در این دوره صورت مسخ شده‌ای از دین زرتشت، بی‌توجه به باطن دعوت پیامبر ایرانی بسط و گسترش یافت که خود ظهور جریان‌های مخالف دین رسمی و اقتدار موبدان زرتشتی را در پی آورد.

یکی از این جریان‌های مربوط به اوایل دوره ساسانی ظهور مانی بود. تعالیم مانی هر چند به سبب مخالفت موبدان زرتشتی در قلمرو نفوذ حکومت ساسانی تأثیر چندانی بر جای نگذاشت، اما با توسعه در آسیای میانه و بعدها در شمال آفریقا و حتی اروپای مسیحی پیروان بسیار یافت.

تعالیم مانی ترکیبی از سه دین زرتشتی، مسیحی و بودایی بود. به اعتقاد وی هر یک از پیامبران و مصلحان در منطقه خاصی مبعوث شدند، ولی او که در میانه عالم یعنی بین‌النهرین ظهور کرده مأمور دعوت از همه مردم است: «دینی را که من گزیدم از دینهای پیشینیان به ده چیز برتر و بهتر است یکی اینکه دین پیشینیان به یک شهر و یک زبان بود، در حالیکه دین من هر آینه به همه شهرها و تمامی زبان‌ها پیدا خواهد شد و به دوردست کشیده خواهد شد.»<sup>46</sup>

مانی در سال 216 میلادی در بین‌النهرین از پدر و مادری ایرانی به دنیا آمد. پدر وی از پیروان فرقه «مغسله» بود که در زمره آیین‌های گنوسی محسوب می‌شود. بعدها مانی بسیاری از تعالیم خود را از جمله پرهیز از خوردن گوشت و نوشیدن شراب و اجتناب از همسر گزیدن را از این فرقه وام گرفت. مانی در دوازده سالگی و دیگر بار در بیست و چهار سالگی باهمزاد مینوی خویش «نرجمیک»<sup>47</sup> که ایزدی فرستاده از سوی زروان یا شهریار روشنی است، دیدار می‌کند و دستور وی مبنی بر تعلیم دین را می‌پذیرد. وی نخست پدر خویش و آنگاه بزرگان خانواده را به دین خویش آورد و آنگاه با سفرهای پیاپی به نقاط گوناگون دعوت خویش را آشکار کرد. مانی به واسطه یکی از برادران شاپور، که دعوت وی را پذیرفته بود، به دربار ساسانی نفوذ کرد، و اجازه یافت دعوت خویش را در سراسر کشور انتشار دهد، اما اقبال به مانی در دربار ساسانی نپایید و در زمان جانشینان شاپور بر وی سخت گرفتند تا سرانجام در زمان بهرام، به سبب نفوذ موبدان زرتشتی، مانی دستگیر و زندانی و پس از چندی کشته شد.

مانی به مانند آیینهای گنوسی، به تقابل دو جهان روح و ماده قائل بود: خیر و شر. این دو جهان به سبب هجوم شر به هم

آمیخته‌اند و نجات روح و خیر تنها از راه‌هایی از قیود جهان مادی میسر است. به اعتقاد مانی، در آغاز جهان روشنی در بالا بود و به هر سو گسترده، مگر از سوی پایین؛ زیر جهان روشنی، دوزخ یا تاریکی قرار داشت که از همه سو گسترده بود، مگر از سوی بالا.

«پدر بزرگی» یا «زروان» به جهان روشنی فرمان می‌راند و بر جهان تاریکی «اهریمن». برحسب اتفاق، اهریمن به مرز میان دوزخ و بهشت رسید و جهان روشنی را دید و آرزوی تصاحب آن را کرد و بدان هجوم آورد. پس از یورش اهریمن، زروان فرمانروای جهان روشنی، برای صیانت از ملک خود، تجلیات خویش را به یاری کلام می‌آفریند.

در آیین مانی سه گروه از خدایان وجود دارند که هر یک پس از دیگری به وجود می‌آیند تا با نیروی شر مقابله کنند: در گروه نخست «مادر زندگی» است که پس از فراخوانی زروان به پیدایی می‌آید و او به نوبه خود «هرمزبغ» را می‌آفریند که تجلی نخستین انسان مینوی و نخستین جنگاور کیهان روشنی است.

او دارای پنج فرزند به نام «امهرسپندان» است که از پنج عنصر بهشت روشنی آفریده می‌شوند. «هرمزبغ» به یاری فرزندان خود به نبرد نیروهای شر می‌رود، اما در نبرد با تاریکی و شر شکست می‌خورد و «هرمزبغ» آنها را در جهان تاریکی رها می‌کند و خود بیهوش در ژرفای دوزخ فرو می‌افتد. دیوان دوزخی پنج فرزند وی را می‌بلعد و



بدین گونه بخشی از بهشت روشنی به اسارت جهان تاریکی درمی آید و از اصل خود دور می افتد و در دوره آمیختگی نور و ظلمت آغاز می شود.

«هرمزبغ» که در ژرفای دوزخ فرو افتاده بود، پس از آنکه به هوش آمد، خروشی سر داد و «مادر زندگی» را به یاری فرا خواند و چون مادر فریاد او را شنید، از «پدر بزرگی» یا «زروان» یاری خواست تا فرزند را از دوزخ برهاند. «پدر بزرگی» گروه دوم خدایان را آفرید تا به «هرمزبغ» یاری رساند. نخستین خدای گروه دوم «دوست روشن» نام دارد و پس از او «بام ایزد» و سپس «مهرایزد» یا «روح زنده» است که پنج فرزند دارد. وی به لبه پرتگاه دوزخ رفت و خروش برآورد؛ «هرمزبغ» فریادش را شنید و از ژرفای جهان تاریکی پاسخ داد. از این گفت و شنود «ایزد خروش» و «ایزد پاسخ» که فرزندان ششم و هفتم مهر ایزدند، آفریده می شوند. خروش نشاندهنده میل خدایان به رهایی روشنی در بند و پاسخ تمنای رجعت روشنی در بند است. آنگاه مهرایزد به جهان تاریکی تاخت و نیروهای اهریمنی را شکست داد و از تن دیوان کشته شده، هشت زمین و از پوست آنان، ده آسمان ساخت. از بخشی از نورهای بلعیده شده که هنوز آلوده نشده اند، خورشید و ماه را آفرید و از نورهایی که تنها اندکی آلوده شده اند، ستارگان را پدید آورد.

در دوران آفرینش سوم، زمان آفریده شد و خورشید و ماه و زمین به گردش درآمدند و در طی آن خدایان نجات بخش وجود یافتند: نخستین ایشان «نریسه ایزد» مظهر کمال و زیبایی است، او خود «دوشیزه روشنی» را می آفریند. ایشان خود را برهنه به سران دیوان که در آسمان بسته شده اند، نشان می دهند. با دیدن آنان، دیوان نر دچار انزال می شوند و با این انزال، نور بلعیده شده بر زمین می ریزد و از آن درختان و گیاهان پدید می آیند. دیوان ماده که در دوزخ از دیوان نر باردار شده بودند، فرزندان خود را سقط می کنند و بر زمین می افتند و پنج گونه جانور به وجود می آورند. «ستون روشنی» سومین ایزد آفرینش سوم است که نمایانگر راه شیری است و نورهای رهایی یافته از این راه به آسمان فراز می شوند. روانهای پرهیزکار نیز از این راه به ماه می روند و این خود سبب رسیدن ماه به کمال بدر است، آنگاه به خورشید می روند و ماه از نو هلال می شود و نورهای نجات یافته از خورشید به بهشت نو می روند.

ماده که در هیئت دیوآز و آرزو (شهو) مجسم شده، برای از میان بردن جریان نجات بخشی نور، دو دیو – جانور بزرگ می آفریند تا فرزندان دیوی را ببلعند و با این کار، همه انوار بلعیده شده دیوان را در تن آن دو دیو – جانور گرد می آورد. آنگاه این دو دیو – جانور با یکدیگر می آمیزند و نخستین مرد و زن – گهمرد و مردیانه – را پدید می آورند. نورهایی که این دو دیو – جانور فرو بلعیده بودند، به ایشان منتقل می شود و روح آنها را به وجود می آورد. برخلاف تفکر زرتشتی که انسان آفریده اهورمزدا برای نبرد با اهریمن است، در تفکر مانوی، انسان آفریده دیوان برای محبوس کردن نور است حبس نور در بدن با زاد و ولد متکثر می شود و در زندان تن محبوس می ماند. اما «عیسای درخشان» که از خدایان آفرینش سوم است، فرود می آید و روح آدم – گهمرد – که در غفلت است، به «مبدأ نور» متوجه می کند و اینچنین به او دانش می آموزد. در تفکر مانوی راه رستگاری در این است که آدمی آگاهانه در پرهیزکاری بکوشد و پاره های نور را رها کند. «بهمن بزرگ» پیامبرانی برای انسان می فرستد و آنان برای فرزندان انسان معرفت به ارمغان می آورند و با این معرفت است که راه نجات روشن می شود.

در دوره سوم نبرد بزرگ میان نیروهای روشنی و تاریکی آغاز می شود. در این زمان «عیسی» دوباره ظهور و کرسی داد برپا می کند: نیکوکار را از بدکار جدا می گرداند و روح از طریق آگاهی آزاد می شود. آنگاه خدایانی که زمین و آسمان را در نظم کنونی برقرار داشته اند، کار خود را رها خواهند کرد. آسمانها و زمینها فرو می ریزند و آتش بزرگ زبانه خواهد کشید و واپسین پاره های نور آزاد، و به «بهشت نو» خواهد رفت که خود واپسین ایزد نام دارد. آنگاه ماده زندانی خواهد شد و زندان ماده را با سنگی عظیم خواهند پوشانید و «بهشت نو» به «بهشت روشنی» خواهد پیوست و موجودات آن، خدایان و نجات یافتگان به دیدار «پدر بزرگی» نایل خواهند شد، دیداری که از آغاز یورش اهریمن دیگر ممکن نشده بود. 48

با توجه به این مقدمات و نظر مانی در باره حلول نور در نبات و گیاه و انسان، و سعی در رهایی آن، تکالیف بسیاری برای پیروان این طریقت وضع شد. مانویان به دو گروه تقسیم می شدند: گزیدگان و نیوشاکان (= سماعون). گزیدگان همگی به امور دینی اشتغال داشتند و از همسر گزیدن منع شده بودند، زیرا با زاد و ولد، زندانی شدن روح و نور ابدی

می‌شود و همچنین از خوردن گوشت نیز خودداری می‌کردند. زیرا حیوانات نیز در خود بخشی از نور داشتند. اما نیوشاگان که بخشی عمده از جامعه مانوی بودند، به منظور تأمین زندگی گزیدگان وظیفه داشتند به کشاورزی و دیگر مشاغل بپردازند و تنها یکبار برای ازدواج اجازه داشتند. نیوشاگان پس از مرگ، بنابر اصل تناسخ - زادمرد - که مورد قبول مانی بود، می‌باید در زمره گزیدگان درمی‌آمدند تا امکان رفتن به بهشت نو را بیابند.

از دیگر مسائلی که در دوره ساسانی سبب ایجاد پاره‌ای حوادث اجتماعی و سیاسی شد، ظهور مزدک بود. آیین مزدک علی‌رغم ظاهر سیاسی، بیشتر جنبشی دینی بود که البته خواهان اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در نظام طبقاتی ساسانی بود. این آیین در عصر قباد ساسانی (531 - 488 م.) رشد کرد و موجب بروز برخی تحولات اجتماعی شد. با آنکه مزدکیان بسان مانویان، به سختی سرکوب شدند، اما در تاریخ ایران از خود آثاری برجای نهادند.

اساس تعالیم مزدک بر اعتقادات زرتشتی در دوره ساسانی قرارداد شد و البته با عناصری از تفکر مانوی و آیین گنوسی آمیخته بود. مزدک که خود یک موبد بود، مانند دیگر عقاید رایج زرتشتی، به ثنویت اعتقاد داشت و همچون مانویان، قائل به نجات روح از ماده بود. بر طبق تفکر مزدکیان، در آغاز دو گوهر نور و ظلمت در برابر یکدیگر قرار گرفتند: نور قرین آگاهی و معرفت و کردار آن ناشی از قصد و اختیار است، اما صفت شر و ظلمت، جهل و نادانی و اساس کردار آن اتفاقی و بی‌هدف و آشفته است. ظلمت مایه همه کردارهای شر و همچنین حامی موجودات شرور است. جباران و ستمگران، و رفتار قهرآمیز خود وجهی از ظلمت است. مزدکیان معتقد بودند، پایان مرحله آمیختگی خیر و شر، زمان پیروزی نور و روز نجات ستمدیدگان و عدالتخواهان است و این همان رهایی و نجات است که در آیین مانوی به شکل دیگری طرح شده بود. اما آنچه باعث شهرت مزدکیان شده، نظرات عدالتخواهانه ایشان بوده است به اعتقاد پیروان این فرقه، خداوند مواهب و نعمتهای خود را چنان در زمین گسترانید که همه بتوانند به تساوی از آن برخوردار باشند و نابرابری ناشی از ظلم انسانها بر یکدیگر است. شعار معروف مزدکیان تقسیم عادلانه مال و ثروت بود.

## اسلام در ایران

مرحله سوم از سیر تاریخی دین در ایران، ورود اسلام به ایران زمین است. ایرانیان به گواهی سابقه تاریخی خود و تعلق خاطر به دیانت توحیدی - علی‌رغم صورت رسمی دین ساسانی که در آن ثنویت رسمیت یافته بود - و اعراض از شرک و بت‌پرستی و اعتقاد به منجی آخرالزمان و روز رستاخیز، دعوت اسلام را که اساس آن بر توحید استوار و مبشر مساوات و عدالت بود، به جان و دل پذیرفتند. با ورود اسلام به ایران، نظام ظالمانه و طبقاتی ساسانی که در آن، مردم حتی از طبیعی‌ترین حقوق خود محروم بودند، ساقط شد. دین زرتشتی نیز که در سیر تاریخی خود تحریف و مسخ شده و باطن اصیل آن رو به فراموشی نهاده بود، از رواج و اعتبار افتاد و راه گسترش سریع اسلام، هموار شد.

برخلاف آنچه تصور می‌شود، آشنایی ایرانیان با دیانت مقدس اسلام، با آمدن مجاهدان مسلمان، از جزیره العرب به ایران زمین آغاز نمی‌شود، بلکه این موضوع به پیش از پانزده سال قبل از آن، یعنی زمان حیات رسول اکرم(ص) باز می‌گردد.

می‌توان به عنوان روشن‌ترین نمونه به صحابی ایرانی پیامبر، یعنی «سلمان فارسی» اشاره کرد که گفته‌اند پس از گذر از اعتقادات دیگر، سرانجام به اسلام روی آورد. جدا از سلمان فارسی، می‌دانیم که کاروانیانی پیوسته برای تجارت، میان ایران و جزیره العرب - و اغلب از یثرب یا مدینه النبی - در رفت و آمد بودند و همچنین حکومت الهی پیامبر(ص) در مدینه استحکام یافت و اعراب مناطق مختلف با اعزام هیئت‌هایی، به اسلام گرویدند. از سوی دیگر، هیئت‌های نمایندگی برای ابلاغ پیام آیین جدید به نمایندگی از پیامبر(ص)، به سوی کشورهای

بزرگ آن روزگار رهسپار شدند. در همین سال، سفیر پیام اسلام(ص)، عبدالله بن خذافه سَهْمی، به دربار خسرو پرویز رسید و نامه آن حضرت را به امپراتور ایران داد. خسرو از محتوای پیام که دعوت به دین نوین اسلام و آزادی مؤمنان در برابر قدرتهای بشری بود، و رفتار و گفتار سفیر پیامبر(ص) نیز همین پیام را منعکس می کرد - برآشفته و نامه آن حضرت را درید، سپس دستور دستگیری و اعزام فرستاده را، به تیسفون، به باذان (یا باذام) حاکم ایرانی یمن صادر کرد.

برای اجرای این فرمان، نمایندگانی از جانب یمن عازم مدینه شدند، ولی ناباورانه، خود را با جامعه‌ای نوپیدا مواجه دیدند که نظام بدیعی را در مناسبات انسانی بنا نهاده بود و سپاه با ایمانی که تا سر حد جان از آن پاسداری می کرد. از این رو با آنکه اجرای فرمان را ناممکن دانستند، ولی دست کم چاره‌ای جز ابلاغ مفاد آن به پیامبر (ص) نداشتند. پیامبر اکرم(ص) در پاسخ با تبسمی معنادار از قتل خسرو پرویز به دست پسرش شیرویه در شب قبل خبر داد.

مراجعت گروه اعزامی «باذان» به یمن و گزارش آنچه دیده و شنیده بودند، با رسیدن خبر از ایران که مدتی پس از ورود آنها به باذان رسید، و تطبیق دقیق زمان آن رویداد، باذان و دیگر فرماندهان ایرانی را به اسلام متمایل کرد. به همین سبب، هیئتی را با هدایای بسیاریه نزد رسول خدا(ص) در مدینه اعزام داشت. این هیئت خواستار آن بودند که پیامبر(ص) کسی را برای آموزش اسلام به جانب یمن گسیل فرمایند و ثانیاً، فرمانروای مسلمانی را برای ایرانیان و مردم یمن برگزینند.

آن حضرت نیز در برابر، ضمن ارسال هدایایی، حضرت علی علیه السلام را برای آموزش اصول و فروع آیین اسلام به ایرانیان و مردم یمن اعزام و طی فرمانی نیز خود باذان را به عنوان حاکم دولت اسلامی منصوب فرمود. بدین گونه، پیوند مستقیم میان اسلام و ایرانیان، بدون هر درگیری نظامی، نخست از سرزمین یمن آغاز شد. 49

در اواخر عمر رسول خدا(ص) باذان وفات یافت و فرزندش «شهرین باذان» به جای وی منصوب شد. همزمان با این تحول، خبر بیماری پیامبر(ص) - پس از حجه‌الوداع - در یمن انتشار یافت و برخی از طوایف سست ایمان که انتظار بیماری و مرگ احتمالی پیامبر را نداشتند، ارتداد پیشه کرده و گرد فرد مرتدی بنام «اسود عنسی» متمرکز شدند. آنها پس از تجهیز و تسلیح به صناعه مرکز یمن حمله بردند. شهر بن باذان در مقابل آنها دلیرانه مقاومت می کرد و ضربات جانکاه بر آنان وارد می ساخت. اما با شهادت او در نبرد و پریشانی ناگهانی سپاه ایرانیان «اسود» وارد شهر صناعه شد و با تصرف مقر حکومتی، «آزاد» همسر شهر بن باذان را به نکاح خود درآورد.



ایرانیان نیز برای تجدید قوا و رسیدن نیروی کمکی از مدینه، عقب‌نشینی کرده، و اخبار وقایع را به اطلاع پیامبر اکرم(ص) رسانیدند. چند روز بعد پیک پیامبر(ص) فرمان حضرتش را مبنی بر مقاومت از دو طریق آشکار و پنهان به ایرانیان ابلاغ فرمود و یک گروه سه نفره - فیروز، دادویه، جشیش - جانشین اولین سردار شهید ایرانی گردیدند تا بهر صورت که می‌توانند فرمان پیامبر(ص) را برای سرکوب مرتدان به اجرا درآورند.

آنها با استفاده از حضور همسر شهر بن باذان، اطلاعات لازم را درمورد خانه اسود عنسی - که به سختی حراست می‌شد - بدست آوردند و با زدن نقب به اتاق مخصوص وی، شبانگاه او را به قتل رساندند. با انتشار خبر قتل وی به دست سایر ایرانیانی که آماده تحریک مردم به شورش بودند، موج عظیمی از طغیان برخاست که موجب قتل و هزیمت بسیاری از یاوران اسود شد. اوضاع یمن نیز پس از این حادثه، به حال نخست برگشت و خبر آن موجب خشنودی فراوان پیامبر(ص) شد تا آنجا که فرمود: «عنسی کشته شد و قتل او به دست مبارکی متعلق به یک خانواده مبارک، انجام گردید». وقتی از آن حضرت پرسیدند چه کسی او را کشت، فرمود: فیروز.

با اینهمه، مدتی پس از حاکم شدن آرامش کامل بر یمن، خبر رحلت رسول خدا(ص) به یمن رسید و بار دیگر اعراب جاهلی را به انکار نبوت ایشان واداشت!

آنان گرد یکی از یاران فیروز به نام قیس جمع شدند، وی فرصت را غنیمت شمرد و سر به شورش برداشت و پرچم ارتداد را برافراشت. اما چون صولت ایرانیان و مخصوصاً هیئت رهبری سه نفره آنها را مانع از پیشرفت کار خود دید، درصدد برآمد که با نیرنگ آن سه نفر را از سر راه خود بردارد. لذا مجلس میهمانی توطئه‌گرانه‌ای تدارک دید که دادویه قربانی آن شد ولی فیروز و جشیش توانستند از آن بگریزند.

با حمایت برخی از قبایل مؤمن یمنی نظیر قبیله عقیل و قبیله عسک، ایرانیان به فرماندهی فیروز قیس را شکست داده و متواری ساختند که سرانجام بدست «مهاجرین ابی امیه» اسیر شد. پس از آنکه وی را در مدینه به حضور ابوبکر بردند، خلیفه از او که قتل دادویه را انکار می‌کرد، درگذشت و او را آزاد ساخت. 50

درست است که سقوط پادشاهی ساسانی در حدود سالهای 21 یا 22 ق. روی داد، اما می‌توان حدس زد که دست کم از پانزده سال پیش از آن حضور انبوهی از ایرانیان مسلمان و پرشور در نقطه‌ای مهم و پررفت و آمد چون یمن، تا اندازه‌ای در ابلاغ پیام اسلام به گروهی از ایرانیان که برای تجارت ناچار از یمن می‌گذشته‌اند، مؤثر بوده است. علاوه بر این، هرج و مرج حاکم بر نظام ساسانی که با شورشهای پی در پی داخلی ورقابت خونین درون دربار همراه بود، موقعیت مناسبی فراهم می‌آورد تا ایرانیان مقیم یمن نیز بتوانند برای ترویج اسلام به جانب میهن خویش روان شوند. دعوت اسلام در میان هموطنان ستم کشیده و سرخورده از قیامهای ناکام، چون خیزش مزدکیان و شورش بهرام چوبین، بی‌گمان بسیار مؤثر بوده است.

همچنین گروهی از مزدکیان و شورشیه‌های فراری از ایران که در سراسر جزیره‌العرب پراکنده بودند، مخاطبانی بس مستعد برای مبلغان مسلمان عرب و ایرانی محسوب می‌شدند و همانها بودند که در جریان جنگ با سپاه ساسانی، وظیفه راهنما و مشاور را برای مجاهدان مسلمان بجا آوردند. بنابراین، به سهولت می‌توان دریافت که بیمیلی سربازان ایرانی به نبرد با مسلمانان، که برخی مورخان معاصر آن را به سختی معیشت و سرخوردگی آنها از جنگهای بی‌پایان با امپراتوری روم مربوط دانسته‌اند، شاید در درجه اول، ناشی از شناختی اجمالی و پیشین از پیام آسمانی و رهایی‌بخش اسلام بوده است که امواج تبلیغات آن، دست کم جنوب و غرب ایران را طی حدود یک دهه، درنوردیده بود. آنچه همه مورخان قدیم در آثار برجای مانده خود بر آن اتفاق دارند، فتح سریع ایران پس از جنگ نهاوند - فتح الفتوح - و فرار یزدگرد سوم است. گرایش ایرانیان به اسلام، نزد برخی از نویسندگان به سست عهدی و پیمان‌شکنی ایرانیان نسبت به نظام و آیین

اجدادی تعبیر شده است؛ حال آنکه در این نظریه، ظلم و ستم جامعه طبقاتی ساسانی که ایرانیان از آن به ستوه آمده بودند، مورد توجه قرار نگرفته است.

حکیم ابوالقاسم فردوسی نیز در شاهنامه از قول سرداران ساسانی، حادثه فتح ایران را به افول اختر پادشاهی و به سرآمدن دوران سلطنت و اشرافیت و طلوع اختر اسلام تعبیر کرده که بنابر تقدیر تاریخی، هیچ نیرویی نمی‌توانست مانع از تحقق آن شود. 51 علاوه بر این، آنچه بر بیان مضامین مکاتبات میان سردار لشکر اسلام، سعد بن ابی وقاص، و سپهدار ساسانی، رستم فرخزاد، به نظم آورده، به خوبی راز فراگیری پیام اسلام را در ایران پهناور آن عصر تبیین می‌کند؛ زیرا از سویی بر تأکید اسلام به فرو ریختن ارکان نظام اشرافی و طبقاتی و یکسانی تمام بندگان خدا و اصالت عدل و قسط و برادری و برابری انسانها اشاره می‌کند و از سوی دیگر، بر اعتقاد راسخ ساسانیان به حفظ نظام طبقاتی و امتیازات اشرافی خویش و تفاوت گوهر و تبار آنها با سایر طبقات مردم گواهی می‌دهد.

تحولات وسیع اعتقادی و اجتماعی که در بدو ورود اسلام به ایران روی داد، چنان بدیع و عمیق بود که یکباره هرگونه تصور بازگشت به گذشته را منتفی ساخت. نظام کهن، ناگهان فرو ریخت و همزمان با آن، لغو کلیه امتیازات طبقاتی که جامعه ایران عهد ساسانی را به شاهزادگان، روحانیان، سپاهیان، و دهگانان، پیشه‌وران و عامه مردم تقسیم کرده بود، همگان را در برابر قانون الهی اسلام یکسان انگاشت.

در شهرها نیز محله‌های اشرافی و فقیر از میان رفت و شکل طبقاتی شهر و نحوه شهرسازی بکلی دگرگون شد. خاندان پرجمعیت ساسانی که قرن‌ها به عنوان طبقه عالی به مصرف سود حاصل از دسترنج دیگران خو کرده بودند، بدین سبب در انجام مشاغل تولیدی و خدماتی مهارتی نداشتند و نیز، به دلیل تن‌پروری ناشی از ناز و نعمت اشرافی، حتی از تأمین زندگی روزمره خود بازمانده بودند. 52

مقارن زوال اشرافیت بنی ساسان، روستازادگانی دانشمند و بلند همت ظهور کردند که در آسمان تاریخ ایران پس از اسلام، چون ستارگانی تابناک درخشیدند و فروغ آنها حتی از پهنه این مرز و بوم و محدوده آن عصر نیز فراتر رفت و وسعتی جهانی و استمراری جاودان یافت.

زبان ویژه دربار که از نقاط دوردست اخذ شده بود و آهنگی خوش داشت و هیچکس از حق آموزش یا فراگیری آن برخوردار نبود - زبان دری - مانند دیگر امتیازات اشرافی، در جامعه‌ای بی‌طبقه عمومیت یافت و رفته رفته جایگزین زبان پهلوی ساسانی شد. این زبان به سبب تماس نزدیک با اسلام، با زبان عربی درآمیخت و با یکی از غنی‌ترین ادبیات جهان پیوندی عمیق یافت. همین زبان غنی، ایران پس از اسلام را جایگاه ظهور یکی از درخشان‌ترین ادبیات تاریخ قرار داد که نه تنها نقطه اوج ادبیات قوم ایرانی شناخته می‌شود، بلکه یکی از قله‌های رفیع ادبیات جهان به شمار می‌آید.

ادبیات ایران به عنوان گونه‌ای ادبیات اسلامی، حامل معارف و معانی فلسفی، کلامی، عرفانی و اخلاقی اسلامی بوده است و به منزله زبان دوم عالم اسلام، در آسیای صغیر و آسیای میانه و هند و هندوچین و چین و خاور دور جایگاه ویژه‌ای داشت. هنوز هم پس از گذشت بیش از هزار سال از شکوفایی ادبیات ایران اسلامی، مسلمانان هند و پاکستان وضو می‌گیرند و رو به قبله و با ترتیب خاصی به قرائت متون منظوم و منثور فارسی می‌پردازند. در آسیای مرکزی، جمله ستارگان ادبیات دری را از اولیاء دین محسوب کرده و آنان را با لقب «حضرت»



نام می‌برند. کتبی‌های مساجد چین و هند مزین به اشعار فارسی است.

نه تنها در عرصه شعر و ادب، که در زمینه علم و حکمت نیز با رفع قوانین ستمگرانه پیشین درباره خواندن و نوشتن، و از آن مهمتر با وجوب «کسب علم» که مورد تأکید فراوان پیامبر اسلام(ص) بود، شکوفایی علمی کاملاً بی‌سابقه‌ای در ایران اسلامی روی داد.

این شکوفایی در حول محور علوم و معارف دینی نیز روی داد و اندک اندک به دیگر علوم و فنون تسری یافت. در زمینه علوم قرآنی، کوشش ایرانیان به آنجا رسید که چهار تن از قاریان هفتگانه مشهور قرآن که همگی مآخذ قرائت مسلمین محسوب می‌شدند، ایرانی بودند: عاصم، نافع، ابن کثیر و نسائی. در تفسیر قرآن مجید نیز گذشته از صحابه پیامبر اکرم(ص) و تابعین و شاگردان مستقیم با واسطه آنها، سه نفر از مشاهیر یعنی مقاتل بن سلیمان، سلیمان بن مهران اعمش، یحیی بن زیاد فراء، ایرانی بوده‌اند. مفسران بزرگ دیگری نیز که مستقیماً از محضر ائمه معصومین(ع) کسب فیض می‌کردند، از میان ایران برخاستند و در آن میان نام کسانی چون ابوحمزه ثمالی، ابوبصیر اسدی، یونس بن عبدالرحمن، حسین بن سعید اهوازی، علی بن مهزیار اهوازی، محمد بن خالد برتسی قمی، فضل بن شاذان نیشابوری چشمگیرتر از دیگران است.

دیگر مفسران بزرگ ایرانی که به مذهب تشیع معتقد بودند، تفاسیر گرانقدری پدید آوردند: تفسیر علی بن ابراهیم قمی، تفسیر عباسی از محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی، التبیان از شیخ طوسی، مجمع البیان از فضل بن حسن طبرسی، تفسیر ابوالفتوح رازی، تفسیر صافی از ملا محسن فیض کاشانی، تفسیر سید حیدر آملی، تفسیر منهج الصادقین از ملا فتح‌الله کاشانی، تفسیر سید عبدالله شبر، تفسیر البرهان از سید هاشیم بحرانی، مشهورتر از دیگران هستند.

در مذهب تسنن نیز ایرانیان بلندآوازه‌ای در حوزه تفسیر قرآن، جاودانه شدند که از آن میان محمد بن جریر طبری، محمود بن عمر زمشیری، امام فخر رازی، نظام نیشابوری، رشیدالدین میبیدی، قاضی بیضاوی نام‌آورترند.

در قلمرو علم حدیث نیز ایرانیان بر دیگر اقوام اسلامی پیشی گرفتند، به طوری که همه مؤلفان «صحاح ستّه» شش کتاب عمده اهل سنت در حدیث، ایرانی بودند: مسلم بن حجاج نیشابوری، محمد بن اسماعیل بخاری، ترمذی، ابوعبدالرحمن نسائی، ابوداود سجستانی و ابن ماجه قزوینی. همچنین همه مؤلفان «کتب اربعه»، چهار کتاب اصلی حدیث در شیعه نیز ایرانی بودند: محمد بن یعقوب کلینی، شیخ صدوق قمی، شیخ طوسی

در قلمرو فقه شیعه نیز بجز اصحاب ائمه معصومین که ذکر آنها در تاریخ به تفصیل آمده است، سلار دیلمی، ابن حمزه طوسی و از معاصران: مقدس اردبیلی، محقق سبزواری، محقق خوانساری، آقا جمال خوانساری، بهاءالدین اصفهانی، وحید بهبهانی، سید مهدی بحرالعلوم، شیخ مرتضی انصاری، میرزای شیرازی، آخوند خراسانی و میرزا حسین نائینی نامورند. چنانکه در حوزه فقه اهل سنت نیز ابوحنیفه پیشوای مذهب حنفی، لیث بن سعد اصفهانی، عبدالله بن مبارک مروزی شهرت عام دارند.

با آنکه برخی از ایرانیان بعدها، به ویژه در قرون اولیه خلافت عباسی، به هجو اعراب پرداختند و آثار متعددی در طعن عرب نوشتند، و «نهضت شعوبیه» را برای خرد کردن روحیه اعراب هوادار بنی‌امیه پدید آوردند. با اینهمه ایرانیان به زبان عربی به عنوان زبان قرآن و دین مقدس خود - نه به منزله زبان محاوره و مادری

خویش - با احترام نگرستاند و ثمره تلاش آنها در نحو ولغت و معانی و بیان زبان عربی و استخراج قواعد و تدوین آنها چندان مؤثر بوده که آسمان ادبیات عرب پر از ستارگان تابناک ایرانی است. این نام‌آوران از عمده مشاهیر ایرانی در تحقیقات و آفرینشهای ادبیات عرب، به عنوان زبان قرآن، به شمار آمده‌اند: یونس بن حبیب، ابو عبیده معمر بن المثنی، سعدان بن مبارک، سیبویه، اخفش، علی بن حمزه کسائی، فراء، ابن الانباری، ابواسحاق زجاج، ابوعلی فارسی، عبدالقاهر جرجانی، خنف احمر، ابوحاتم سیستانی، ابن سگیت اهوازی، ابن قتیبه دینوری، ابوبکر خیاط سمرقندی، حسین بن عبدالله سیرافی، یوسف بن حسن سیرافی، ابوبکر خوارزمی، ابن خالویه همدانی، ابومسلم اصفهانی، محمد بن عمران مرزبانی، صاحب بن عبّاد طالقانی، میدانی نیشابوری، سکاکی خوارزی، قطب‌الدین شیرازی، تفتازانی، میرسید شریف جرجانی، جوهری نیشابوری، راغب اصفهانی، فیروزآبادی.

در علوم عقلی نیز ایرانیان هم در علم کلام و هم در فلسفه درخشش خاص داشتند. متکلمان ایرانی شیعی از عصر ائمه معصومین (ع) تا قرن نهم هجری فراوان بوده‌اند، از آن جمله: هشام بن سالم جوزجانی، فضل بن سهل نوبخت، فضل بن شاذان نیشابوری، محمد بن عبدالله جرجانی، ابن قبه رازی، ابوالحسن سوسنگردی، ابوعلی مسکویه، خواجه نصیر طوسی، ملا عبدالرزاق لاهیجی. در میان متکلمان اهل تسنن نیز ایرانیان بلندآوازه‌ای برخاستند که مهم‌ترین آنان تا قرن ششم از این قرارند: ابراهیم بن سیار (نظام)، عمرو بن عبید، احمد بن یحیی بن اسحاق راوندی، ابن المنجم، ابوالقاسم کعبی بلخی، ابوعلی جبّائی، ابوهاشم جبّائی، ابومنصور ماتریدی، ابن فورک اصفهانی، ابواسحق اسفراینی، ابواسحق شیرازی، امام الحرمین جوینی، امام محمد غزالی، فخرالدین رازی، محمد شهرستانی.

در نهضت ترجمه کتب غیرعربی که به مدت دوپست و پنجاه سال از 125 تا 375 ق. به طول انجامید، هزاران کتاب علمی، فنی و حکمی از زبانهای یونانی، سریانی، سنسکریت، پهلوی و چند زبان دیگر به عربی ترجمه شد. برخی از مترجمان نامدار این عهد از خاندانهای ایرانی بودند که به ترجمه پرداختند، از جمله مشهورترین آنها: ابن مقفع، ابوسهل فضل بن نوبخت، حسن بن موسی نوبختی، موسی بن خالد، یوسف بن خالد، حسن بن سهل، جبلة بن سالم، اسحق بن یزید، محمد بن جهم برمکی، هشام بن القاسم، موسی بن عیسی الکسروی، زاودیه بن شاهویه اصفهانی، محمد بن بهرام اصفهانی، بهرام بن مردانشاه، عمروبن الفرخان، صالح بن عبدالرحمان، عبدالله بن علی.

با ترجمه آثار فلسفی، بسیاری از ایرانیان در فهم و تطبیق فلسفه با اصول و مبانی اعتقادی اسلام کوشش فراوان مبذول داشتند و سرانجام مکاتبی پدید آوردند که فلسفه یونانی را به حکمت عقلی پذیرفتنی در عالم اسلام، تبدیل کرد و توسعه و غنا بخشید. از زمره مشهورترین رجال فلسفه اسلامی که از ایران برخاستند این کسان را می‌توان نام برد: ابوزید بلخی، ابومعشر بلخی، ابوالعباس سرخسی، ابواسحق قویری، ابویحیی مرزوی، ابوالعباس ایرانشهری، محمد بن زکریای رازی، ابونصر فارابی، ابوالحسن علی زنجانی، ابوحامد مهرجانی عوفی، ابن مسکویه رازی، ابوالوفاء بوزجانی، ابوسلیمان محمد سجستانی، ابوالحسن عامری نیشابوری، ابوالخیر حسن بن سوار، ابو عبدالله ناتلی، ابوریحان بیرونی، ابوعلی سینا، ابوعبدالله فقیه معصومی، ابوالحسن بهمنیار مرزبان، ابوعبید عبدالواحد جوزجانی، ابن زیله اصفهانی، ابوالحسن انباری، ابوالعباس لوکری مروی، عمر بن ابراهیم خیامی نیشابوری، شرفالدین منجمد ایلاقی، محمد بن ابی طاهر طیبسی، افضل‌الدین ابوالفتوح گیلانی، صدرالدین ابوعلی سرخسی، مجدالدین جیلی، ابن سهلان ساوجی، ابن الصلاح، محمد بن عبدالسلام انصاری ماردینی، شیخ شهاب‌الدین سهرودی (شیخ اشراق)، افضل‌الدین ترقی کاشانی (باباافضل)، فریدالدین داماد نیشابوری، شمس‌الدین خسروشاهی، خواجه نصیرالدین طوسی، اشرف‌الدین ابهری، نجم‌الدین کاتبی قزوینی، ابن میثم بحرانی، قطب‌الدین قاضی عضدالدین ایجی، ملاسعد تفتازانی، میرسعید شریف جرجانی، محی‌الدین گوشکناری، خواجه حسن شاه (بقال)، سعدالدین دوانی، قوام‌الدین کربالی، صدرالدین دشتکی، جلال‌الدین دوانی، ملاعلی قوشچی، غیاث‌الدین منصور دشتکی، محمد نیریزی، قاضی کمال‌الدین میبیدی یزدی، جمال‌الدین محمود شیرازی، ملاحسین الهی اردبیلی، ملا عبدالله یزدی، فاضل باغنوی، شمس‌الدین محمد بن خفری شیرازی، افضل‌الدین ترکه، میرمحمد باقر داماد (میرداماد)، میرابوالقاسم فندرسکی (میرفندرسکی)، میرزا رفیعا نائینی، محمد بن ابراهیم شیرازی (ملاصدرا)، شمس‌الدین گیلانی (ملاشمس). این گروه که تعدادی از حکمای ایرانی تا اواسط دوره صفویه هستند، غالباً علاوه بر فلسفه، در کلام، فقه، ریاضیات، طب و نجوم و موسیقی سرآمد بوده‌اند و تقریباً با چند استثناء صاحب آثار دینی معقول به شمار آمده‌اند. همین کیفیت را در سلسله حکمای بعد از آنها نیز می‌توان ملاحظه کرد.

در معارف ذوقی و شهودی نیز که حوزه عرفان و تصوف را در عالم اسلام پدید آورده است، رجال ایرانی مشهوری نام آورند و از اهم آن بزرگان مکاتب گوناگون، اینان را برمی‌شماریم: حسن بصری، ابراهیم ادهم بلخی، شقیق بلخی، معروف بن فیروز کرخی، بایزید بسطامی، جنید بغدادی (نهادندی)، سهل بن عبدالله تستری، حسین بن منظور حلاج، ابوبکر شبلی، ابوعلی رودباری، ابونصر سراج طوسی، ابوالفضل سرخسی، ابوعبدالله رودباری، ابوطالب مکی، شیخ ابوالحسن خرقانی، ابوسعید ابوالخیر، ابوعلی دقاق نیشابوری، ابوالحسین هجویری، خواجه عبدالله انصاری، امام محمد غزالی، احمد غزالی، عین القضاة همدانی، سنایی غزنوی، احمد جامی، عبدالقادر گیلانی، شیخ روزبهان بقلی شیرازی، نجم‌الدین کبرای خوارزمی، عطار نیشابوری، شیخ شهاب‌الدین سهروردی، جلال‌الدین محمد بلخی (موسوی)، فخرالدین عراقی همدانی، مصلح‌الدین سعدی شیرازی، علاءالدوله سمنانی، شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، شاه نعمت‌الله ولی، صائن‌الدین علی ترکه اصفهانی، شیخ محمود شبستری، شمس‌الدین محمد لاهیجی نوربخشی، عبدالرحمن جامی.



گذشته از ذوقیات نظری، در هنرهای مستظرفه نیز حضور دین موجب تحولی عمیق و گشایش باری جدید شد. از آنجا که اسلام، توحید حقیقی را عین تنزیه ذات اقدس پروردگار از هرگونه تشبیه می‌داند، لذا هنر متعالی اسلامی نیز با پرهیز از شبیه‌سازی مادی – آنگونه که در هنر مغرب زمین روی داد – به سوی تجرید معطوف شد و روایتی از جهان آفرینش به دست داد که هر شیئی و امری به منزله آینه‌ای در برابر ملکوت تلقی شد و انوار جمال مطلق الهی را منعکس کرد. هنر اسلامی در شعر و موسیقی و در معماری و نگارگری برای هر مخاطبی تعالی‌بخش است و او را از عالم مادی به جهان مینوی و معنوی رهنمون می‌شود.

تناسبات رمزی و عناوین دینی در نگارگری، هم‌نشینی تذهیب به عنوان عالی‌ترین مرتبه نگارگری با قرآن مجید، عالی‌ترین نمونه معماری در مساجد اسلامی و تسری معماری مسجد به تمام بناهای اسلامی – اعم از بازار، پل، حمام و اماکن مسکونی عمومی مانند کاروانسراها و بیمارستانها، یا اماکن خصوصی – که منازل افراد محسوب می‌شود. همچنین نوای موسیقی مقامی که در عناوین متعدد خود آشکارا صبغه مذهبی دارد، گواه این معناست که هنری دیگر، ساحتی دیگر فراروی بشر قرار می‌دهد و نظر را از خاک به آسمان می‌کشد.

اینهمه تحول در دو مقطع اساسی در ایران روی داد: یکی پیش از حمله مغول و دیگری پس از آن. هر چند حمله مغول و سپس تاتار امری سیاسی و نظامی است، ولی مقارنت آن با گسترش تشیع در ایران و نهضت‌های شیعی سربداران، مرعشیان و حروفیه و سپس استقرار صفویان بر سراسر خاک ایران، وجه مذهبی تحولات تاریخی را بسیار پررنگ می‌کند.

با آنکه تشیع از آغاز در ایران حضور داشت و مناطقی چون شوشتر، قم، کاشان، ری و سبزوار آشکار شیعه‌نشین بوده‌اند و عموم ایرانیان نیز خود را از محبان خاندان پیامبر(ص) محسوب می‌داشته‌اند، ولی به دلیل تعصب سخت غزنویان، به ویژه سلطان محمود و سپس سلجوقیان – به تحریک خلفای بنی عباس – تشیع عمدتاً به گونه زیرزمینی به حیات خود ادامه داد و تحت تعلیم ائمه معصومین(ع) زیر پوشش «تقیه» قرار گرفت البته قیام علویان در طبرستان و آنچه به صورت بروز نشانه‌های سرکوب شده‌ای از تشیع مثلاً مهجور ساختن فردوسی طوسی، کشتن حسنک وزیر، سوزاندن کتابخانه عظیم ری روی داد شمه‌ای از مقوله حادثه عظیمی بود که از دوران صفویه تا زمان حاضر را رقم زده است. با حمله مغول و فروپاشی نظامهای پیشین، برای شیعه مجالی به دست آمد. علاوه بر نهضت‌های سیاسی ضد مغول، نهضت علم شیعه نیز در ایران اوج گرفت. خواجه نصیرالدین طوسی به مقام وزارت هلاکو رسید و شهر مراغه را به بزرگترین مرکز علمی و دینی وقت تبدیل کرد.

غازان خان و سپس سلطان محمد خداپسند اسلام آورد و به شیعه گرویدند. در آغاز همین نهضت فراگیری تشیع بود که سلسله‌های گوناگون «متصوفه» با «ولایت» امیرالمؤمنین

علی(ع) - رشته اصلی تسلسل همگی آنها - در جانبداری از تشیع جسارت ورزیدند و حتی برخی سخت پایداری کردند. هر چند قیامهای ضد سلطه سرداران، مرعشیان و مشعشیان و حروفیان نیز به همت همین سلسله‌های متصوفه شیعی مذهب انجام یافته بود، ولی کمال آن در نهضت متصوفه سلسله شیخ صفی‌الدین اردبیلی و قیام نواده سیزده ساله او - شاه اسماعیل صفوی - ظاهر شد.

پیدایش صفویه و ایران عهد صفوی به بعد را تا حدودی می‌توان ایران اسلامی و تاریخ فرهنگ و تمدن این مرز و بوم پس از استقرار اسلام مقایسه کرد. زیرا همانگونه که پیش از ورود مجاهدان مسلمان، دزدگی از آیین مندرس و روی آوردن به ادیان جدید بودایی و مسیحی و ظهور فرقه‌های زروانی و مزدکی و رواج مانویت، موجب آمادگی ذهنی جامعه برای پذیرش آیین جدید بود، در ایران ماقبل عصر صفوی نیز سرخوردگی از دستگاه رسمی روحانیت اهل تسنن که کاملاً در خدمت خلفا و حکام قرار داشت، مؤثر بود. اینها خلفا را «امیرالمؤمنین» و «ابوالامر» مسلمانان می‌شناختند، و ضعف و زبونی کامل اولیاء امور و «سلاطین ظل‌الله» در برابر یورش مغول و تاتار که به نابودی حرث و نسل و میراث تاریخی ایرانیان انجامید، با توجه به حرکت متقابل شیعیان انقلابی - از فعالیتهای فداییان اسماعیلی گرفته تا جنبشهای گسترده شیعیان دوازده امامی سردار و مرعشی - زمینه و موقعیتی مناسب پدید آورد.

ظهور فرهنگ و هنر و علم و حکمت شکوفای شیعی در دوران صفویه با درخشش برق‌آسای فرهنگ و هنر و علوم و ایران صدر اسلام قابل مقایسه به نظر می‌رسد و حکایت از ایمان عمیقی دارد که در ضمیر مستعد مردم ریشه دوانیده و به بار نشسته بود. عالمان و حکیمان و عارفان و ادیبان و هنرمندان برجسته شیعی در عصر صفوی، که از طبقات گوناگون اجتماعی برخاسته بودند، سیر این معارف را در تاریخ تشیع به اوج رسانیدند. چنین بوده است که در همراهی و نزدیکی نام اسلام و ایران، زبان فارسی، زبان دوم عالم اسلام شد و از خاور دور تا بوسنی و هرزگوین، شارحان متون نظم و نثر فارسی، علمای دینی آن خطه‌ها بوده و همچنان هستند.

پی‌نوشتها

1. یوسف مجیدزاده، تاریخ و تمدن ایلام، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، 1370، ص 61-62 و همچنین Scheil, Paris, V. MDP, Tome XI, 1991.

2. ریگ ودا، ماندالای دهم سرود 12، سرود آفرینش.

3. Koi-Bogaz محلی در آسیای صغیر.

4. بسیاری از محققین اهورمزداای ایرانی را با وارونا مقایسه کرده‌اند. این صفت وارونا را می‌توان با صفت Harvispagah - علیم یا همه آگاه - اهورمزدا مقایسه کرد.

5. ریگ ودا، ماندالای چهارم، سرود 42.

6. میترا سانسکریت، میتر اوستایی و مهر فارسی.

7. ریگ ودا، ماندالای پنجم، سرود 70.

8. ریگ ودا، ماندالای پنجم، سرود 72.

9. اوستا، مهر یشت، بند دوم.

10. اوستا، مهر یشت، بند 145.

11. اوستای موجود شامل پنج قسمت است: یسن‌ها، یشت‌ها، وندیداد، ویسپرد و خرده اوستا. گاهان (اوستایی گانا) قدیمی‌ترین بخش از اوستا و مشتمل بر 17 سرود است که در میان یسن‌ها قرار دارد. گاهان خود به پنج بخش تقسیم می‌شود و هر بخش دارای فصولی است که به پهلوی «هات» و به فارسی «ها» نامیده می‌شود. یسن‌ها نیز به انضمام سرودهای گاهانی شامل 72 سرود است. کلمه «یسن» به معنای ستایش و نیایش است و با کلمه جشن و ایزد مناسبت لفظی و معنوی دارد. همچنین «یشت»‌ها که خود بخشی از اوستاست با این کلمه مناسبت دارد. دراوستای موجود بیست و یک یشت وجود دارد که عموماً در ستایش خدایان قدیم ایرانی است. وندیداد نیز بخشی از اوستای موجود و به معنی «قانون ضد دیوها»ست و بیشتر ناظر بر قوانین شریعت زرتشتی است که به سبب تحریفات و حتی اشتباهات زبانی از متون متأخر زرتشتی باید محسوب شود. ویسپرد هم بیشتر مطالب آن از یسن‌ها اقتباس شده است و خرده اوستا نیز مجموعه‌ای از ادعیه زرتشتی است که در هنگام مراسم عبادی خوانده می‌شود.

12. اوستا، مهر یشت بند 1.

13. اوستا، مهر یشت بند 6.

14. ریگ ودا، ماندالای اول، سرود 10.

15. Dumezil, G. *Europeens-es dieux des Indol*. Paris, 1953.

16. اوستا، یسن 46، بند 11.

17. «کوی»‌ها (اوستایی Kavi) کاهنان ایرانی مخالف زرتشت بودند. اصل این کلمه در زبان سانسکریت به معنی مقدس، شاعرو سرودگوی است و عمل نیایش و ستایش ایزدان با راهنمایی ایشان که ملهم از الهامات غیبی بودند صورت می‌گرفت. از آنجا که زرتشت با مراسم عبادی مرسوم و عمل قربانی و نوشیدن مسکرات مخالفت ورزید، ایشان نیز به دشمنی وی برخاستند و نماد پیشوایان دیویسنا شدند.

18. «کرپن»‌ها (اوستایی : Karpan) نیز نام گروهی از پیشوایان دیویسنا بود. این کلمه مأخوذ از کلمه «کلبه» به معنای رسومات مذهبی است. ایشان نیز مجری آداب و رسوم مذهبی و عمل قربانی بودند که در تفکر زرتشتی از جمله گمراه‌کنندگان هستند.

19. چینودپل (اوستایی پلی است که در ایرانویج به میان جهان، بر قله کوه دائیتی واقع است. همه مردم اعم از پارسا و بدکارپس از مرگ، از این پل می‌گذرند که به هنگام گذر پارسایان پهن خواهد شد و هنگام عبور بدکاران بسان تیغ نیزه‌ای خواهد بود. نیکوکاران به هدایت ایزدان از آن عبور کرده و به بهشت می‌رسند و بدکاران به دوزخ که در زیر آن قرار دارد، فرو می‌افتند.

20. اوستا، یسنا 46، بند 11.

21. اهور ahura اوستایی در سانسکریت asura به معنی مولی و سرور است و مزدا mazda اوستایی در سانسکریت medha به معنی دانا و حکیم است و در ترکیب معنای «ولی حکیم» یا «سرور دانا» می‌دهد.

22. اوستا، یسنا 44، بند 7-1.

23 و 24. سپند مینو به معنی مینوی مقدس و برترین تجلی اهورمزداست و اهریمن به معنی مینوی نابودگر و ستیزگر و دشمن است و سرکرده دیوان بشمار می‌رود.

25. اوستا، یسنا 45، بند 2، در دوران متأخر در تفسیر اوستا این دو مینو را با اهورمزدا و اهریمن یکی گرفته‌اند.

26. از متون فارسی میانه – پهلوی – که به بیان دوره‌های مختلف آفرینش و فرجام نهایی و رستاخیز می‌پردازد.

27. بندهش بخش یازدهم.

28. اوستا، یسنا 31، بند 8.

29. اوستا، یسنا 31، بند 7.

30. اوستا، یسنا 46، بند 12.

31. بندهش، بخش یازدهم.

32. فرشگرد به معنای نوسازی و کامل سازی جهان است که در پایان جهان بوسیله موعودان زرتشت صورت خواهد پذیرفت.

33. اوستا، یسنا 30، بند 4.

34. بندهش، بخش نخست.

35. بندهش، بخش نخست.

36. بندهش، بخش نخست.

37. دعای اهورنور در اوستایی اهورنه وئیرییه ahuna vairya و در پهلوی ahunavar از جمله دعاهای مهم زرتشتی است. اهورنور همچون سلاحی است برای اهورمزدا تا به مقابله

با اهریمن رود و عاقبت کار را به اهریمن بنمایاند. دعای اهورنور بیست و یک کلمه است و در آغاز و انجام بسیاری از بخشهای اوستا آمده و در بیشتر متون پهلوی از اهمیت آن

سخن رفته است در «ارت یشت» در خصوص این دعا چنین آمده است «او [زرتشت] مرا [اهریمن] بسوخت با دعای اهورنور، چنان سلاحی که مانند سنگی است به بزرگی

خانه‌ای». و یا در یسنا 19، بند 6 چنین آمده است «و کسی که در این جهان مادی، ای سپیتمان زرتشت، این قطعه اهورنور را به یاد سپرد، یا در حال به خاطر سپردن [آنها]

زمزمه کند، یا در حال زمزمه کردن، بسراید یا سربان، ستایش کند، من که اهورمزدا هستم، روانش را سه بار از فراز پل چینود به بهترین زندگی (= بهشت) به بهترین راستی، به

بهترین روشنائیها، گذر خواهم داد».

38. بندهش، بخش دوم.

39. اوستا، فروردین یشت، بند 87.

40. بندهش، بخش هیجدهم.

41. اوستایی opota-uxdyat پهلوی usidar به معنای پروراننده تقوی و فضیلت.

42. اوستایی nomah-uxsyat پهلوی usidarmah به معنای پروراننده نماز.

43. اوستایی saosiyants پهلوی sosyans به معنای نجات بخش و یا سودرسان.

44. کتیبه داریوش در تخت جمشید G.Kent R: Old Persian, New

ز روز بلاست بر سر گرفت ...

45. کتیبه داریوش در شوش

46. Boyce M: A reader in Manichaean Middle Persian and Parthian, Acta Iranica Vol 9, 29.

47. نرجمیک مرکب ازدو جزء Nar به معنی مذکر و بنحو اعم انسان و Jam اوستایی yoma و خاتمه ig که صفت نسبی می‌سازد. به علت آنکه جم با خواهرش توامان بود مانی نیز به همزاد خویش عنوان نرجمیک داده است.

48. به نقل از: مهرداد بهار، ادیان آسیایی، نشر چشمه، تهران، 1375، ص 84-91.

49. مردم یمن از آن زمان تاکنون بر مذهب شیعه (زیدی) باقی مانده‌اند. ر.ک. اطلس جهان اسلام.

50. درخصوص ایمان ایرانیان یمن و حوادث پس از آن ر.ک. تاریخ کامل ابن اثیر، برگردان دکتر محمد حسین روحانی، ج / سوم، 1061-1062 و ص 1017 و همچنین تاریخ بلعمی، تصمیح بهار، ج / دوم، ص 1138-1144.

51. بدانست رستم شمار سپهر

ستاره شهر بود با داد و مهر

همی گفت کاین رزم را روی نیست

ره آب شاهان بدین جوی نیست

بیاورد صلاب و اخترگرفت

ز روز بلاست بر سر گرفت

که این خانه از پادشاهی تهی است

نه هنگام فیروزی و فرهی است

ز چارم همی بنگر و آفتاب

کزین جنگ ما را بد آید شتاب

ز بهرام و زهره است ما را گزند

نشاید گذشتن ز چرخ بلند

و یا :

اگر سعد با تاج شاهان بدی

مرا رزم و بزم وی آسان بدی

ولیکن چو بذر اختر بی وفاست

چه گویم که امروز روز بلاست

مرا گر محمد بود پیشرو

ز دین کهن میرم این دین نود